

بحثی

در ردِّ

یادداشت‌های مجبول

منتسب به کینیار و الگورکی

مؤسسه مطبوعات امری
۱۳۶۱ بیج

بسمی در رقیب و دوستها می مجبول

منتخب بکیناز و الکوری

۱۰۰
۵۲



بختی
در ردّ

یادداشت‌های مجبول

منتب به کنیاز داکلورکی

مؤسسه ملی مطبوعات امری
۲۶ ابریل

مقدمه نشر دوم

در این حین که رساله^۱ جوابیه^۲ یادداشتهای
مجموع منسوب به کینیاز القوری تجدید نشر میشود
لجنه ملی نشر آثار امری لازم می بیند که فقراتی
از بعضی از کتب و مقالات نویسندگان غیر بهائی که
سلب اعتبار از این یادداشت ها نموده و صراحتاً
به مجعولیت آنها شهادت داده اند استخراج کند
و با تصریح به منابع و مأخذ آنها منضم به این رساله
سازد تا بر خوانندگان عزیز معلوم گردد که انکار
این یادداشت های مجموع اختصاص به اهل بهاء
ندارد بلکه در انظار همه کسانی که از اهل فضل
معسوبند یا در تاریخ دوره^۳ قاجاریه مطالعاتی
دارند بطلان این مطالب به وضوح رسیده و اهمتی
که مخاطبین بی نام و نشان آنها در تحریف حقایق
تاریخی به کار برده اند مطعون و مذموم شمرده شده
است .

از جمله :

مرحوم عباس اقبال آشتیانی استاد تاریخ
دانشکده^۴ ادبیات دانشگاه طهران در مجله^۵
" یادگار " سال پنجم شماره^۶ ۸ و ۹ (فروردین

وارد بیبهشت ۱۳۲۸ شمسی) قسمت "ما و خوانندگان" ص ۱۴۸ چنین نوشته است :

" در باب داستان کینیا ز دالغوروکی حقیقت مطلب این است که آن بگلی ساختگی و کار بعضی از شیادان است . علاوه بر اینکه وجود چنین سندی را تا این اواخر احدی متعرض نشده بوده آن حاوی اغلاط تاریخی مضحکی است که همانها صحت آن را بگلی مورد تردید قرار می دهند "

و از جمله :

آقای مجتبی مینوی استاد دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه بهران در مجله " راهنمای کتاب " سال ششم شماره ۱ و ۲ (فروردین وارد بیبهشت ۱۳۴۲) ص ۲۲ ضمن مقاله ای درباره " کتاب " شرح زندگی من تألیف عبدالملک مستوفی " چنین نوشته است :

" . . . یقین کردم که این یاد داشتهای منسوب به دالغوروکی مجعول است " و پس از شرحی که در اثبات عدم انطباق این یاد داشتهای بر مطالب تاریخی و ذکر بعضی از تناقضاتی که در آنها وجود دارد و محالاتی که از صحت آنها لازم می آید

نگاشته کلام خود را چنین به انجام رسانیده است
 "... از روی همین مطالب خلاف واقع و اغلاط تاریخی
 که در این یادداشت‌های منسوب به الفوروکی موجود
 است میتوان حکم کرد که تمام آنها مجعول است و این
 جعل هم باید در ایران شده باشد..."
 از ببطه :

سید احمد کسروی تبریزی علاوه بر شن مؤکد
 و مدلولی که در شماره چهارم مجله پرچم نیمه ماهه
 در اثبات مجعول بودن و حتی مفتضح بودن این
 یادداشتها نوشته و در اواخر همین رساله حاضره
 بدان اشاره شده است در کتاب "بهای گری" ص ۷۰
 چاپ بهرمان سال ۱۳۲۲ چنین نوشته است :

"... از سه چهار سال پیش نوشته ای بنام
 یادداشت‌های کینیاز الفوروکی بمیان آمده که زنجیر
 نوشتن بختی گردانیده شده و کسانی نسخه هائی
 برداشته به این و آن می فرستند... بی گمان
 این چیز ساخته ایست و چنانکه بتازگی دانسته
 شد یک مرد بی مایه بلند پروازی که در طهران است
 و سالها به شناخته گردانیدن خود می کوشد این
 را ساخته و از یک راهزدانه میان مرد مپراگنده..."

و از غرائب این است که این شخص یعنی
 سید احمد کسروی از اعدای امر بهائی بوده و همین
 کتاب او نیز که این فقره از آن نقل شده است مجموعه^ی
 از شبهاتی است که در رد این امر^ی تلیف یافته است
 و این بدان سبب گفته شد تا خوانندگان نپندارند
 که تأکیدی که او در سلب اعتبار از این یاد داشتهها
 کرده و اصراری که در این باب ورزیده است ناشی
 از حسن ظن او به امر بهائی باشد "الفضل ما شهد
 به الأعداء"

"لجنة طي نشر آثار امري"

مقدمه

در سال ۱۳۲۲ شمسی رسالهٔ «بنام» اعترافات سیاسی کینیاز دالغوریوگی که منظور و مقصود اصلی جامعین آن تخدیش از هان ساده لوحان و بیخردان نسبت بآئین نازنین حضرت یزدان بوده در مشهد بلابع رسیده و بعد در طهران نیز نسع آن بانداک تغییر تجدید چاپ حاصل نموده است با استجازه و استصواب از ساحت امنع اقدس مولای توانا ارواحنا لاله الفه الفداء جوابی بان رسالهٔ مجعوله ترقیم و باستان مبارک تقدیم شد . در توفیع منیع مبارک مورخ ۶ شهرالاسماء سنه ۱۰۲ این بیانات عالیات صادر

قوله عز بیانہ :

” فرمودند بنویس رساله را این عبد بدقت قرائت نمود صحیح و متین و جامع است نفوس مذکورہ در تهیه و جمع مواد و تعدیل و تنظیم آن اقدام و مشارکت نموده اند فی الحقیقه بخد متی موفق گشته اند که شایان تقدیر و تمجید است انتشار آن بین یاران عنید البته اقدام نمایند .

از مخالف مقدسه روحانیه شید الله ارکانهم متمنی است

نسخ این جزوه را بوسائل ممکنه مقتضیه بین یاران
انتشار دهند تا کل بیش از پیش بر حیل و دسائس
دشمنان امر الهی که پیوسته در صدر القاء شبهه
و تولید فتنه بوده و میباشند واقف و مدالغ گردند .

شهرالسلطان موافق با بهمن ماه

۱۳۲۴

۱۰۲

محفل روحانی ملی بهائیان ایران

طهران

بسمیرنا الحاکم المادل القدیر
 ت در سال ۱۳۲۲ شمسی رساله ای بنام " اعترافا
 سیاسی " یا یادداشت‌های کینیاز دال قوروکی بمنوان
 بخش تاریخی سالنامه خراسان طبع و منتشر گردید
 و بعد در سال جاری نیز همان رساله با طبع دیگر
 و تغییرات عمده ای در عبارات و وقایع و سنوات آن بنام
 " یادداشت‌های کینیاز دال قوروکی " با تذکار و عبارت
 " یندرس عبرت برای مسلمین بخوانند و بهوش آیند " و
 حقیقت مذاهب باب و بها " در ۱۵ شعبان ۱۳۲۳
 در طهران منتشر شد و قبل از آنها هم در این چند
 ساله اخیر چندین بار همین یادداشتها بصور واشکا
 مختلفه نسخ خطی و تایپی و ژلاتینی بین مردم توزیع
 میشده است و بعلاوه در ضمن چند فقره تألیفات
 دیگر و نیز بتازگی برخی از جرائد هم آنها اقتباس
 و نشر داده و میدهند و از تکرار و اصرار در نشر این
 یادداشتها که ما در این وجیزه میخواستیم مجهولیت
 آنها واضح سازیم چنین برمی آید که مهاشرین نشسر
 و اشاعه این مطالب بی اصل و حقیقت را یگانه مقصود

عمده این است که احساسات تعصب آمیز اهالی را بر ضد بهائیان تحریک و تهییج نمایند و چنین تصور کرده اند که چون اکثریت مردم بیسواد و بی اطلاعند و یا کسانی هم که علم و اطلاعی دارند غالباً وقت و حوصله و ذوق ادبی و علمی برای تحقیق و تدقیق در مسائل و تشخیص صحت و سقم مطالب مندرجه در آنرا ندارند لذا از مطالعه اجمالی آن متوجه مفتریات و اغلاط تاریخی آن نشده بلکه آتش خشم و غضبشان مشتعل و ناعاره فتنه و فساد و عناد واضطهاشان بر علیه بهائیان بر افروخته خواهد شد محرکین و مسببین به مرام و امال خویش خواهند رسید .

ولی جای بسی تعجب و تأسف است که اهل دانش و بینش و مطلعین بر تاریخ و علاقه مندان بسماعات ایران و حقایق دیانت اسلام که وجدانان زمه داره^{یت} و تنویر افکار عالییه هستند یاد داشتهای منتسب به کینیاژ القوروکی را خوانده ولی تا کنون در مقام رفع شبهات و دفع لطمه و ثلمه ای که بشرافت اخلاقی و مذهبی ایرانیان وارد کرده اند بر نیامده افکار ساده لوحان را دستخوش تلقینات آن خواسته اند گویا بهیای تهییج احساسات عصبیت و خصومت مسردم

برای صدمه و آزار بهائیان ساکت و راضی شده اند هر گونه نسبت سستی عقیده و پستی اخلاق و بی ایمانی بمموم ایرانیان داده شود و هم هر قسم رخنه در ارکان عقاید حقه مذهبی آنان نیز وارد گردد .

خوبست اهل درایت و انصاف بار دیگر آنچه از قول حکیم احمد گیلانی در آخر صفحه ۱۳۷ سالنامه خراسان نقل میکند بخوانند قوله " بعد از رحلت پیغمبر اگر بموجب قوانین و سنت سنیه اسلامی پسر عم و دامادش که افضل مردان آنروز بود اجماع امت را متوجه ابابکر صدیق دید تبعیت نمود همچنین با خلیفه دوم و سوم . . . "

و همچنین در صفحه ۱۳۸ سالنامه از اقوال حکیم احمد چنین نقل مینماید قوله " اما مذاهب پنجگانه که حالیه در میان مسلمین معمول است هم یکیست باند نفر مجتهد علی ابوحنیفه یا امام شافعی یا مالکی یا جعفری در اصل دین هیچ اختلافی ندارند مانند امروز که چند نفر مجتهد در عتبات عالیات هستند و مردم از آنها تقلید میکنند آنها هم هم بهمین نهج هستند یکدسته مقلد امام حنفی و یکدسته مقلد امام شافعی و همچنین برخی مقلد مالکی یا امام

جعفر صادق هستند^۲ در این عبارات حقیقت مذاهب شیعه و وصایت حضرت علی ابن ابیطالب علیه السلام را انکار و امام جعفر صادق را نیز مجتهدی مانند ابو حنیفه و امام مالک و شافعی و حنبل و همه آنها را مجتهد و درست دانسته است آیا حقیقت مطالب همین است اگر چنین است پس اینهمه آثار و کتب شیعه و آنهمه فداکاری های پیشوایان مقدس مانند شهادت حضرت سیدالشهدا^۳ که ایرانیان بتعزیه در آن و استفاضه از انفاس قدسیه اش مألوف و مفتخراند چه معنی دارد و اگر چنین نیست پس چرا صاحبان عقیده و ایمان و محبین خاندان عصمت و طهارت و نویسندگان و ارباب جرائد در مقام دفع این القات بر نیاموده بلکه جمعی ساکت و خاموش و جمعی در مقام نشر و ترویج آن در مجلات و جرائد و مؤلفات بر آمده اند و عبارات عدیده آنرا که مخالف شئون اخلاقی و اجتماعی ایرانیان است مکرراً نشر و این جام زهر آلود را بکام نمودن می ریزند .

امور یضحک الجبهال منها و بیکی من عواقبها اللیب
این است که بنام کشف حقیقت و اثبات جملیت این یادداشتها و مخصوصاً برای عشق و علاقه مفرطی

که باین سرزمین مقدس و افراد ایرانیان عزیز داریم
 در مقام رفح شبهات برآمده بدوا روشن و مبرهن
 میسازیم که یاد داشت‌های بنام کینیا ز الغور و گسی
 بشرحی که در جزوه سالنامه خراسان و رساله های
 دیگر که در طهران بهمین عنوان منتشر شده و میشود
 ابا اصل و حقیقت نداشته و بلکی جعل و ساختگی
 است ضمنا بعضی از اغلاط فاحش آنرا نیز گشوف و شرح
 میدهیم و قبل از شروع باین مقصود این نکته را نیز
 تذکارا خاطر نشان مینمائیم که از زمان سابقه تا کنون
 عادة و معمولا هر وقت یکی از ظهورات مقدسه برای
 هدایت و تربیت مردم طلوع و دیانت جدیده تأسیس
 و تشریح فرموده همواره عده کثیری از مردم زمانه
 و منسوبین بادیان سابقه از روی جهل و تعصب و عناد
 بکمال خصومت و قساوت برضد امر جدید الهی قیام
 و تا حدی که توانسته اند از تزییق و ایذا و نهیب
 اموال و سفک دماء مؤمنین بظهور جدید فرو گزار
 نکرده اند چنانچه در قرآن کریم میفرماید
 " یا حسرة علی العباد ما یاتیه من رسول الا کانوا به
 یستهزؤن " و نیز میفرماید " افکلما جائکم رسول بما
 لا تهوی انفسکم استکبرتم ففریقا کذبتم و فریقا تقتلون "

و برخی از منکرین و معاندین بتألیف و تدوین کتب
 ردیه و نشریات قارحه بر ضد ائین تازه بر خیزند
 تا اصولاً مردم را از توجه بدیانت بدیده منحرف
 و منصرف سازند چنانکه مثلاً قوم یهود علاوه بر
 اقدامات خصمانه بیشماری که نسبت بحضرت مسیح
 و پیروانش روا داشتند کتب و رسائل بسیاری نیز مملو
 از شبهات و القآت بزعم خود بطریق استدلال و نظر
 بر رد آنحضرت و آئینش تألیف نمودند و نیز اقوام
 مسیحی کتب و ردیه های عدیده بر ضد اسلام و تکذیب
 حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله در ایران
 و ممالک اسلامی نشر و اشاعه داده اند مانند کتاب
 میزان الحق و کتاب ینابیع الاسلام و غیره که حالیه
 در ایران منتشر و در رد و تقبیح اصول و فروع اسلامی و قد
 و ذم شارع مقدس آن چیزی فرو گذار نکرده اند و در این
 دوره اخیر هر یک قرن ظهور بهائی نیز کتب و رسائل
 فراوانی بر علیه نهضت بهائی تألیف و بسیاری از آنها
 طبع و منتشر گردیده و بخیال خود هر گونه شبهه و
 دلیلی برای ابطال آئین بهائی بنابر برده اند حتی
 بسیاری از آنها آمیخته بکلمات رکبیده و جملات وقیحانه
 و نسبتها و افتراآت نالایقه بوده و هست ولی اهل بهاء

بدون تعصب و بدون ادای عبارات مستهجنه و بلکه در غایت ادب و محبت بدلائل عقلی و نقلی شبهات مألوفه را طی کتب عدیده استدلالیه جواب داده و بپراهین قاطعه اثبات حقیقت امر جدید الهی را نموده و در حقیقت مطالبی نیست که در کتب استدلالیه بهای کشف و حل نشده باشد اینک رساله "اعترافات سیاسی" از جمله رسائلی است که مخصوصاً بر رد و تکذیب و تحقیق و توهین این آئین مبین نگارش یافته و با لطائف الحیل خواسته مبانی اولیه این امر را متزلزل و موهوم سازد و در این منظور از حدود ادب و صیانت قلم تجاوز کرده از اتهام واقفانه و جعل اندازیب با کلمات و جملات ناستوده خود داری ننموده است و هر چند اهل بهای اخلاقاً این قبیل نوشتجات را جواب ندهند و بمقابله بر نخیزند ولی چون در این رساله داریقه جدیدی در رد و تکذیب بکار برده اند و موضوع را با جریانات سیاسی توأم و متهم داشته اند و انرا بقضایا و وقایعی از تاریخ ایران مربوط ساخته اند که ابداً اصل و واقعیت نداشته لذا برای رفع شبهه از گروهی که از تاریخ بی اطلاع و یا فرصت و حالت مراجعه بکتب و کشف مجعولات "اعترافات سیاسی"

را ندارند بدین مختصر توضیحات مبادرت نمودیم .

قسمت اول

اساسا کینیاژ بالقوروکی یاد داشتہائی بشرحی
کہ منتشر ساخته اند ننوشتہ و این یاد داشتہا کاملاً
مجمول است .

اینک بدوا کینیاژ بالقوروکی را معرفی مینمائیم
شارالیه موسوم بہ دیمتری ایوانویچ از سلسلہ شاہزادگان
درجہ اول روسیہ بود (کینیاژ یعنی پرنس و شاہزادہ)
خود واجدادش عہدہ دار مشاغل و مناصب مهمہ
دولتی و از مقربان دربار سلطنتی بودہ اند مشارالیه
طبق مدارک رسمی از قبیل دائرة المعارف روسنی
در آخرین سالہای قرن ہیجدهم میلادی تولد
یافتہ و موافق مندرجات روضۃ الصفاۃ ناصری ورود او
بسمت وزیر مختار روسیہ در ایران ضمن واقعات سال
۱۲۶۱ ہجری مطابق ۱۸۴۵ میلادی بودہ و او از
اہل دانش و ادب محسوب و در قسمت صنایع
مستظرفہ دارای اطلاعات وسیعی بودہ و مجموعہ
اشعاری نیز از خود باقی گذاشتہ و پس از مراجعت
از ایران بمعضویت مجلس سنای روسیہ نائل گردیدہ

است . حال مطالبی که جمعی و ساختگی بودن
جزوه اعترافات سیاسی را نشان میدهد از اینقرار
است .

مطلب اول — ناشرین این یادداشتها چه
آنهایکه از چند سال قبل تا کنون نسخ خطی
و ژلاتینی آنها منتشر کرده اند و چه صاحب سالنامه
خراسان و چه نشر دهندگان آن در طهران هیچیک
ننوشته اند نه آنها از کجا و بچه وسیله و در چه تاریخ
بدست آورده اند و اینک اصل یا نسخه معتبران
کجا است و اگر روسی بوده (چنانچه عقل حکم میکند باینکه
روسی باشد زیرا معقول نیست نویسندگی که بر
ضد دین و دولت ملتی قیام کرده عملیات خود را بزبان
آن ملت شرح دهد) در اینصورت مترجم آن کی بوده
و چند دفعه ترجمه شده است و حال آنکه معمول
و عادت معقول همه نویسندگان چنین است که وقتی
سندی یا مدرکی میخواهند نشر دهند برای صحت
مدعای خود طریق یافتن سند و مدرک مورد بحث
را نشان میدهند و تاریخ و محل و وسایط و مترجم
را معلوم و مدرک اصلی را نیز نشان میدهند که فعلا

در کجا است تا خوانندگان با اطمینان خاطر بخوانند و باور کنند و با اقل درجه صحت آنرا از روی آن مقدمات قضاوت کنند و الا ساختن و پرداختن نشریاتی بدون ارائه مدرک آسان لکن مورد توجه و علاقه ارباب علم و بصیرت و طالبان حقیقت نخواهد بود و ارزشی برای آن قائل نتوانند شد و بدیهی است که افشای نام و مشخصات اشخاصی که یادداشتهای مزبور را بدست آورده اند و نام مترجم و وسائل تحصیل آن با تحولات اوضاع روسیه و ایران که طی این مدت بعمل آمده مانعی نداشته است .

مطلب دوم — اگرچنین یادداشتهای از کینباز د القوروکی وزیر مختار روس در ایران معاصر دوره اولیه نهضت بابی و بهائی حقیقه وجود میداشت اهل فحس و تحقیق که دائما در فکر نشر و اشاعه اسناد سیاسی و مدارک پیدایش نهضت ها و تحولات اجتماعی هستند تا کنون آنرا مورد استفاده قرار داده و با ارائه مدرک نشر داده بودند چنانچه بسیاری از این قبیل یادداشتهای و اسناد سیاسی و غیره تا کنون افشا و منتشر شده است و مخصوصا عده بسیاری از نویسندگان ملل مختلفه و مستشرقین از قبیل مستشرق

معروف روسی تومانسکی که بعضی از آثار بهائی را —
 بر روسی تروجمه نموده و آشنائی با کتب بهائی —
 داشته و نیز مستشرق معروف دیگر روسی ژوکوسکی
 ده بزعم خود تحقیقاتی راجع بابایت کرده و همچنین
 (اظلم بیک الکساندر قاسمویچ متوفی در سال ۱۸۷۰)
 مستشرق معروف روسی در دانشگاه قازان بفکر خود
 دتبی راجع به بابایت نوشته و همچنین گنت دوگینو —
 فرانسوی که کتب فلسفه و ادیان در آسیای مرکزی را —
 تألیف و مفصلاً (صحیح و سقیم) تاریخ بابی و بهائی
 را نوشته و نیز نیکلا مترجم سفارت فرانسه در ایران
 که در سنین اولیه اینظهور در ایران بوده و وقایع —
 تاریخیه را تا اندازه ای که توانسته بدست بیاورد
 درست و نادرست برشته تحریر در آورده و مخصوصاً
 بروقمربرون مستشرق معروف انگلیسی که بزعم خود
 تحقیقات و تتبعات بسیاری در تاریخ و معارف بابی
 و بهائی کرده و تألیفات عدیده ای در این باب نمود
 و همواره در صدد تکمیل اطلاعات و در جستجوی
 اسناد و مدارک مربوطه باین د و ظهور بوده البته
 سندی مهمتر از یاد داشتهای کینیاز القوروکی
 برای او نبوده زیرا او خود را یگانه متخصص در تاریخ

و معارف بابی و بهائی فرض و تصور میگردد این سند برای او بهترین مدرک تاریخی بوده و این یادداشتها و یا اطلاعات و معلومات راجعه بماموریت و عملیات — محرمانه کینیاز د القوروکی در صورت صحت همسه بر سفارت انگلیس در طهران مگشوف بوده و البته بدست پروفیسر برون میرسیده بنانچه طی یادداشتها^ی کینیاز د القوروکی در صفحه ۶۴ سالنامه خراسان چنین مسطور است :

” آنوقت حرفها و نصائح سرجهان وزیر مختار دولت انگلیس بیاد م آمد که بمن میگفت از این اقدامات و دوندگیهای خود نتیجه معکوس در مطک خود خواهی گرفت . . . معلوم شد که جناب سفیر از عملیات همه حتی از اوضاع سفارتخانه ما و اوضاع شخصی من مطلع است . . . ”

و حال آنکه هیچیک از نویسندگان و مستشرقین حتی آنانکه آرزومند بدست آوردن اطلاعات و مدارک بر علیه بهائیان بوده اند و کتب و تألیفاتی هم بصورت بیطرفی و یا ضدیت و مخالفت نشر داده اند از وجود چنین یادداشتها زکرن نگرده اند تا چه رسد به نشر و استناد بان و چه شد که بگرتبه بنا بر اقتضای

موقع در این هفت هشت ساله اخیر چنین مدرک‌یی بدست آمد ؟ این موضوعی است که ارباب ذوق وانصاف خود قضاوت فرمایند .

مطلب سوم - نسخ مختلفه یاد داشته‌های کینیاز دالقرروگی چاپ خراسان و یاد داشته‌های کینیاز دالقرروگی چاپ طهران با هم اختلافات فاحش در عبارات و واقعات تاریخیه و سنوات آن دارند و حال آنکه اگر نویسنده اصلی کینیاز دالقرروگی و نسخه اولیه بزبان روسی بوده فرضاً چند دفعه و بوسیله چند مترجم بزبان فارسی ترجمه شده و بیابستی در مفاد و مطلب با هم مطابقت داشته باشند و لو آنکه بواسطه از واق مختلفه مترجمین در عبارات فارسی آنها اختلافاتی موجود باشد اینک بعضی از اختلافات فاحش آنها زیلا ذکر میشود تا معلوم و واضح گردد اصولاً این یاد داشته‌ها اصل و مدرکی نداشته و بلکه هر کس بهر نوع خواسته در عبارات و مطالبش تغییراتی داده است چنانچه آقای سید محمد باقر حجازی مدیر روزنامه و ظیفه در شماره ۴۱ مورخ ۱۸ مهر ۱۳۲۳ ضمن توضیحی راجع بهمین یاد داشته‌ها ذیل عنوان اسلام و مهدویت چنین

مینویسد " این یادداشتها توسط یکی از رجال
ایران در سال ۱۳۱۴ منتشر شده بود و سبک عبارت
آن توسط مدیر وظیفه تصحیح و بعد پیوست کتاب
اسلام و مهدویت بطبع رسید "

- ۱- مثلا در صفحه ۱۳۰ چاپ خراسان ابتدای
یادداشتها مینویسد " ژانویه ۱۸۳۸ وارد طهران
شدم " ولی در نسخه چاپ طهران در صفحه اول
مینویسد " ژانویه ۱۸۳۴ وارد طهران شدم " چهار
پنجسال اختلاف دارد کدامیک منظور بوده ؟ چون
پس از نشریه سالنامه خراسان دیدند که از طرفی
سال ورود او را ۱۸۳۸ معین کرده و از طرفی
هم پس از پنجسال اقامت در طهران و تحصیل و مسلماً
شدن و مراجعت بروسیه باز در صفحه ۱۴۸ چاپ
خراسان نوشته اند " شب یکشنبه ۲۷ ژوئیه ۱۸۳۸ بقصر
بیلاقی امپراطوری حضور یافتم " چون این اشتباه
و غفلت جاعل یادداشتها و اختلاف و تضاد در تاریخ
خلاف و جعلیت آنرا مکشوف میساخت لذا در نسخه
ثانی چاپ طهران سال ورود او را ۱۸۳۴ نوشته اند .
- ۲- از جمله در آخر صفحه ۱۳۷ و اول صفحه
۱۳۸ چاپ خراسان مینویسد " بعد از رحلت

پیغمبر اکرم بموجب قوانین و سنت سینه اسلامی پسر عم و داماد شرکه افضل مردان آن روز بود اجماع امت را متوجه ابا بکر صدیق دید تبعیت نمود و همچنین با خلیفه دوم و سوم ولی در نسخه چاپ طهران صفحه ۱۰ مینویسد " پیغمبر اکرم قبل از رحلتش بر حسب قوانین و سنت اسلامی پسر عم و داماد شرکه افضل مردم آنروز بود امر میگذرد که پس از او خلیفه و پادشاه مؤتین است ولی حضرت علی ابن ابیطالب چون کارشکنی اجماع امت را و بعضی از یاوران و مفسدین را دید گوشه نشینی اختیار فرموده و نگذاشت روئیتی بین مسلمین حاصل شود " و همدونین در صفحه ۱۳۹ چاپ خراسان مینویسد " من بشما گفتم که حضرت امیرالمؤمنین با هر سه خلیفه بیعت نمود و نگذاشت هیچ اختلافی حادث شود . . . و هر گونه اشکال هم که خلفاء داشتند رفع میگردد ولی پس از رحلت خلفاء اگر یکنفر دیگر مثل خلفاء پیدا میشد که پرهیزکار و متقی باشد هرگز علی قبول خلافت نمیکرد " ولی در نسخه چاپ طهران یکقسمت عمده از اظهارات منتسبه بحکیم احمد گیلانی را حذف و قسمتی را هم تحریف

نموده و خواسته اند اظهاراتی که از قول حکیم احمد گیلانی جعل شده و بر وفق مذاق و عقاید اهل سنت و جماعت است در نسخه چاپ طهران تغییر داده بر طبق مشرب و اعتقاد اهل تشیع ترتیب دهند با وجود این در همان نسخه طبع طهران با اینکه نوشته است که حضرت رسول بر طبق قوانین و نست اسلامیه پسر عم و دامادش را امر میکنند که خلیفه و پادشاه مؤمنین باشد در صفحه ۱۱ صی نویسد " دستـــور پیغمبران بود که اجماع امت آنروز که مسلمان بودند کسیکه از میان مسلمین افضل اعلم افهم اروع و با سیاست تر و با کیاست تر از همه باشد برای امیر المؤمنین شدن انتخاب کنند " از طرفی تنصیص رسول اکرم را بر خلافت و پادشاهی علی ابن ابیطالب ذکر میکند و از طرفی دیگر دستور متناقض آنرا یعنی انتخاب شخصی از میان مسلمین برای این مقام تصریح مینماید و علاوه بر این در همان صفحه ۱۱ امام جعفر صادق را هم در ردیف ائمه اربعه اهل سنت یعنی شافعی و حنفی و مالکی و حنبلی قرار داده و هر پنج نفر را مجتهد و مصاب و مرجع تقلید قرار میدهد حال از اهل انصاف سؤال میشود صرفاً نظر

از اختلاف عبارات و حذف جملات فراوان اصولاً
 بین اقاویل جعلی که برای حکیم احمد گیلانی
 ترتیب داده اند بین دو چاپ مختلف یادداشتها
 متناقض کامل موجود است هر خواننده ای لابد از این
 یادداشتهای متناقض میخواهد بفهمد آن حکیم احمد
 فرضی که از قول او این مطالب را ساخته اند آیا
 متمایل و متمسک بعقاید اهل سنت و جماعت بوده
 یا موافق با شیعه محبین علی و اولادش و اگر بخواید
 طبق مندرجات نسخه مطبوعه در طهران او را فرضاً
 متوجه و متمایل بشیعه بدانند اتفاقاً در همان نسخه
 واحده هم تناقض هست زیرا جای علی را وصی بلا فصل
 و خلیفه و پادشاه مؤمنین بنا بر وصیت حضرت رسول
 اکرم ذکر میکنند و جای دیگر میگوید طبق دستور
 پیغمبر اکرم از میان مسلمین باید خلیفه انتخاب
 شود و امام جعفر صادق هم مجتهد و مرجع تقلیدی
 است مثل سایر پیشوایان اهل سنت بنا بر این
 تناقضات صریحه بین دو چاپ یادداشتها و نیز
 در چاپ واحد طهران معلوم میشود این یادداشتها
 نه تنها از کینیاز القوروقی نیست آن اقوال نه تنها
 از حکیم احمد گیلانی نمیشد بلکه اصولاً این

یاد داشته‌ها جعل و جعلین آن‌هم متعدد و مختلف
المشرب بوده اند .

۳- و از جمله در صفحه ۱۵۶ نسخه چاپ

خراسان مینویسد :

" چند ماهی در بوشهر مشغول ریاضت بود ولی
در آنجا جرئت اظهار نکرده پس از ده ماه بطرف
شیراز حرکت نمود ولی در نسخه چاپ طهران
مینویسد " چند ماهی در بوشهر ریاضت میکشد ولی
جرئت اظهار نکرده و همواره بعبادت مشغول
و پس از دو ماه بشیراز حرکت مینماید ."

این اختلافات دو عبارت و دو مدت ده ماه و دو ماه
علاوه بر آنکه اعتبار هر دو را میرد معلوم نیست
کدامیک را کینیاز القوروقی فرضی نوشته مطلعین
میدانند که هر دو از اغلاط فاضل تاریخ است
زیرا در اول صفحه ۱۵۵ چاپ خراسان مینویسد
" در اول ماه می ۱۸۴۴ از بوشهر نامه بمن نوشته
و مرا دعوت بخود نموده بود " و در صفحه ۳۱ چاپ
طهران مینویسد " و در ماه می ۱۸۴۴ در بوشهر
چنانچه بمن نوشته بود مشغول ریاضت شده و مرا
دعوت نموده بود " صرف نظر از اختلاف دو عبارت

ماه مه ۱۸۴۴ باتفاق همه مورخين داخلي و خارجي موافق و مخالفاً ماهي است که در ۲۳ آن مطابق ه جمادی الاولى ۱۲۶۰ هجری حضرت باب در - شیراز در خانه خود برای جناب ملا حسین بشرویه اولین اظهار امر خود را فرموده و مدتها قبل از ماه می آنسال هم در شیراز بوده اند و دو ماه پس از آن یازده ماه پس از آن طبق دو نسخه مختلفه اعترافات سیاسی که مینویسد حضرت باب بشیراز آمده غلط اندر غلط و جعلیت هر دو نسخه را آشکار میسازد .

۴- از جمله در صفحه ۱۵۶ چاپ خراسان مینویسد " مطالب را در میان میگذارد آنها بعلمای شهر میدهند غوغا بر خاست اول کسی که بر ضد او قیام کرد سید رضا پدرش بود که او را از خانه بیرون کرد " ولی چون این نکته تاریخی بر همه ارباب اطلاع معلوم بوده که آقا سید محمد رضا در اوائل بافولیت حضرت باب مرحوم شده بود ناشر ثانی در چاپ طهران برای احتراز از ثبوت جعلیت اینموضوع آنرا بخیال خود تصحیح کرده و در صفحه ۲۴ نوشته است " آنها مطالب را بعلمای شیراز گفتند غوغا بلند و اول کسیکه بر ضد او برخاسته

گسانش بوده اند که او را از خانه بیرون کرده " هر چند در این نسخه اسم پدر که او را از خانه بیرون کرده حذف نموده ولی غلط فاحش دیگری مرتکب شده زیرا در عاقله و خانه حضرت باب نسی که با حضرتشان مخالفت داشته باشد وجود نداشته است پس اگر شخص واحدی مانند کینیاز د القوروقی این یادداشتها را تهیه کرده بود بدیهی است این تناقضات وجود نمیداشت و اگر شخص نسبه دانائی هم آنها را جعل کرده بود اقلاً این اغلاط فاحشه تاریخی را مرتکب نمیشد .

۵- و از جمله آنکه در صفحه ۱۵۷ سالنامه خراسان مینویسد " او را از بیرازنه به آرش قزوین و از آنجا یکسره بچهریق بردند " و در سطر ۲۲ همان صفحه مینویسد " باری سید را در چهریق بدارش کشیدند " چون علاقه مندان بنشر و استناد باین یادداشتها را جعلی دیدند این دو مآلب با حقیقت واقعیه تاریخیه وفق نمیدهد و از شخصی مثل کینیاز د القوروقی مستبعد است چنین اشتباهی سرزند زیرا حضرت باب را بدواً به تبریز برده و از آنجا مدت نه ماه در ماکو حبس نمودند و بعد بچهریق

برده و شهادت آنحضرت نیز بطوریکه بر همه مکشوف است در تبریز واقع شده نه در چهریق لذا در نسخه چاپ المهران در صفحه ۳۴ چنین نوشته اند " و از — آنجا بخارفت قزوین و یکسره به تبریز و از آنجا بماگو بردند " و نیز در صفحه ۳۵ مطالبی مینویسد که ابد در نسخه چاپ خراسان نیست من جمله مینویسد " لذا بخدمت شاه رسیدم و گفتم آیا سیدی ده در تبریز است و ادعای صاحب الزمانی میکند راست میگوید . . . در این بین محمد شاه جهان را بدرد و لوسی ناموالدین میرزا امر نمود تا سید را بدار کشیدند " حال اگر بدینتر آنهم شخص عالی رتبه و دیپلمات و نویسنده ای مانند کینیاز دالقوروگی نویسنده این یادداشتها بوده این تناقضات و اشتباهات چگونه واقع شده و عقیده او کدامیک از اینها بوده بدیهی است اگر فرضاً او نوشته را بدیگی از آنها را نوشته نه سردور و مخصوصاً این اغلاط فاحشه که در هر چاپ موجود است از شخص معالج و دانا و توانائی مانند کینیاز دالقوروگی بغایت بعید است که با فراهم بودن همه گونه کتب و رسائل تاریخیه چنین اشتباهاتی نماید خصوصاً اینکه قونسول روس در تبریز بواسطه

نقاش ماهری نقش جسد مبارك را پس از شهادت در تبریز
 بوضعی که در کنار خندق انداخته بودند تهیه کرده و البته
 سفارت متبوعه هم را پورت داده بود است
 ۶- در صفحه ۱۵۸ چاپ خراسان مینویسد
 " خلاصه هامیرزا حسینعلی بدوی و بی علم که اطلاعی
 نداشت چندین نفر با سواد همراه نمودم " ولی
 در نسخه چاپ طهران صفحه ۳۶ مینویسد " ولی
 میرزا حسینعلی هم پیرمرد و شم علم و اطلاع نداشت
 لذا چند نفر آدم با سواد همراه او نموده اختلاف
 این دو عبارت این است که کلمه بدوی را از چاپ
 خراسان حذف و بجای آن کلمه پیرمرد گذاشته اند .
 اولاً کلمه بدوی در لغت یعنی بیابانی و صحرانشین
 و اطلاق اینکلمه بحضرت بها* الله که پدرشان آقامیرزا
 عباس نوری معروف بمیرزا بزرگ از معاریف رجال و اهل
 قلم و صاحب مقامات عالیه دلتی و این خانواده
 درمازندران و پایتخت ایران باصالت و نجابت
 معروف خاص و عام بوده اند بسی عجیب و حاکی از نیات
 سو* جاعل یادداشتها میباشد . ثانیاً حضرت
 بها* الله هر چند مثل همه مظاهر الهیه و انبیای
 عظام هیچگاه بمدرسه نرفته و بتحصیل علوم نپرداخته ا

برنانچه خود در لوح سلطان خطاب به ناصرالدین شاه
میفرمایند " ما قرئت ما عند الناس من العلوم و ما
دخلت المدارس فاسئل المدينة التي كنت فيها
لتتوقن بانى لست من الكاذبين " و با اینحال از همان
اوان شبانیه بواسطه مکارم اخلاق و حسن قریحه
و بهودت هوش و ذکا^۴ فطری و فصاحت بیان در معاشرت
با رجال علم و دولت پنهان مورد انس و الفت خواص
بوده اند که محضرش را مفتتم شمرده و بمحبت
و ارادتش در لیسته بودند و در همان سال ۱۲۶۰
هجری که حضرت باب از شیراز اعلان امر فرمودند
حضرت پیمانه^۵ الله در سن ۲۷ سالگی در ماهران و
مازندران قیامی خارق العاده بدعوت و انتشار
امر حضرت باب فرموده تلامیذ ملا محمد مجتهد
نوری برانشین میرزا محمد تقی نوری مجتهد شهیر از
استماع بشارات روی بخش و بیانات دلگشا آنحضرت به
نیچان آمده معلم خود را ترغیب بملاقات و مناظره
با حضرت نمودند و او نیز دونفر از مشاهیر تلامیذ
خود را موسوم به ملا عباس و میرزا ابوالقاسم که هر
دو داماد میرزا محمد تقی مذکور بودند برای بحث
و تحقیق نزد حضرتش فرستاد و آن دو نفر چون

در قشلاق نور بدرک فیض حضور نائل آمدند و تفسیر
سوره فاتحة الكتاب را شنیدند و قوت برهان و بیان
حضرتش را دیدند چنان شیفته و منجذب گشته که
بنده وار در محضرش ایستادند ولی مدرس و معلم
آنان در ملاقات با حضرت بهاء الله بعد از موافق
نیامدن استخاره با قرآن از مذاکره و مناظره امتناع
نموده و عجزش نزد تلامذه و اهل نور معلوم گردید و
همچنین در چند ساله دوره اولیه امر در ایران
حضرتش مرکز اداره امور بابیان بوده و جمیع فضلاء
و دانشمندان اصحاب اولیه نیز در محضرش خاضع
و از فیض بیانات سحر اسایش بهره مند و باطاعت
دستور هایش علاقه مند بودند بزنانچه اجتماع بدشت
در سال چهارم ظهور و اختلاف بین قره العین
و آقا محمد علی قدوس و هیجان و انقلاب اصحاب
بعداخله و اقدام آنحضرت بعصیان خاتمه و اخذ
نتایج مطلوبه منتهی گردید و همچنین در ایام
اقامت آنحضرت در بغداد و ظهور آثار علمیه عظیمه
مانند کتاب ایقان و جواهر الاسرار و نلمات مکتوبه
و اشعار و قصائد عربی و فارسی و شهرت تامه کمالات
فطریه حضرتشان که هر بیننده و شنونده ای را خاضع

و خاشع میساخت عاقبت علماء و مجتهدین عتبات
 عالیات بواسطه عالمی موسوم به ملاحسن عمومی
 بعضرت بهاء الله فرستادند که ما بعلم و فضل
 آنحضرت معترفیم و مسلم عموم است که در جمیع علوم
 تأیید و تثنیی ندارند و بدون تدریس و تعلم بایمن
 مقامات عالیه نائل گشته اند ولی برای اطمینان قلب
 ما معجزه ای ظاهر فرمایند حضرت بهاء الله مسؤل
 علماء را بشرط اتحاد کلمه و تصدی کتبی در قبول و ایمان
 پس از ظم و مرجزه پذیرفتند ولی چون اکثران علماء
 بجاهد و محقق و دارای نیت صادقی نبودند حاضر
 نشدند تصدی بسی پرند لذا متفرو گشتند لکن
 ملاحسن عمومی واسطه پیام بود این واقعه را در اکثر
 نقاط عراق عرب و ایران نقل نمود و بسیاری مطالع
 شدند و همچنین در لوی سلطان که اوایل ورود حضرت
 بهاء الله بعکا برای ناصرالدین شاه بوسیله جوان
 عراقی ملقب بیدیع که شهید گردید فرستادند
 برای مواجهه با علماء و در مقام و اتمام حجت بایران
 چنین میفرماید " . . . اینکتر رأی جهان آرای پادشاهی
 بر آن قرار میگرفت که این عبد با علماء عصر مجتمعه
 میشد و در حضور حضرت سلطان اتیان حجت و برهان

مینمود این عبد حاضر و از حق آمل که چنین مجلسی فراهم آید تا حقیقت امر در ساحت حضرت سلطان واضح و لایح گردد

با مراتب مذکوره بر صاحبان عقل و انصاف مکشوف است که شخصی مانند کینیاز د القوروی که در سلسله سفراء و وزراء و اهل علم و اطلاع بوده در گزائلمت بدوی و بی علم و اطلاع چنین وجود مقدسی که آثار علوم الهیه اش بسیاری از دانشمندان جهان را منقلب و منجذب ساخته است اطلاق ننماید .

ثالثا - عجب تر از آن و برهان دیگر بر جعلیت این یادداشتها آنست که ناشر یادداشتها چاپ طهران کلمه بدون را به پیر مرد تغییر داده است و حال آنکه این مسئله مسلم است که حضرت بهاء الله در سال ۱۲۳۳ هجر قمری متولد و در موقع نفی از ایران ب بغداد یعنی در اوایل سال ۱۲۶۶ هجر که مورد بحث این قسمت از یادداشتها میباشد آنحضرت در ابتدای ۳۶ ساله بوده اند حال اگر کینیاز د القوروی نویسنده این یادداشتها بوده و بطوریکه در یادداشتها مصرع است از همان سال اول ورود بطهران تا موقع نفی حضرت بهاء الله از

ایران به بغداد با حضرتش معاشر بوده چگونه ممکن است آنحضرت را در موقعی که ۳۶ سال داشته اند پیر مرد بخواند ؟ معلوم میشود که جاعل این یسار داشتها متفاوت و متناقض کینیاز القوروقی نبوده بلکه اشخاص مختلفه دیگری بوده اند که از تاریخ و وقایع بهاریه نیز بی اطلاع و حتی از طاهر سازی عبارات هم غافل بوده اند .

۷- و از جمله در صفحه های ۱۵۸ و ۱۵۶ چاپ خراسان مینویسد " پس من دست بدامن مردم عوام انداخته پول گمی بآنها داده روانه بغدادشان میگردم . . . تا بالاخره آنها را از آنجا بوسیله تحریک دولت ایران بعکا روانه نمودم و دولت روسیه به تربیت آنها پرداخت و خانه و مکان برای آنها ساخت . . . "

ولی همین موضوع را در صفحه ۳۶ و ۳۷ چاپ طهران چنین مینویسد " پس مردم عوام را بدست میآوردیم و پول گمی بآنها داده روانه بغدادشان میگردیم . . و در این بین دولت عثمانی آنها را باسلامبول و از آنجا بادرنه فرستاد دولت روسیه هم بتقویت آنها پرداخت خانه و مکان برای آنها ساخت . . . "

علاوه بر اختلاف و تناقض بین دو عبارت مذکور که کشف مجعولیت آنها است و کاملاً بر هر منصفی معلوم میسازد که اکنون یسند ه آنها یکنفر آنهم شخصی مانند کینیاژ د القوروگی بود حقیقت واقع را بطوریکه کتب تاریخیه موافق و مخالف نوشته اند مینوشت ارباب اطلاع میدانند که پس از حادثه رضی شاه و مسجونیت چهار ماهه حضرت بهاء الله در انبار شاهی طهران و پس از ثبوت براءت زمه حضرتشان بنا بتصمیم دولت ایران نفی به بغداد شدند و پس از یازده سال بنا بر اقدامات دولت ایران عاقبت دولت عثمانی آنحضرت را باسلامبول و پس از چهار ماه بادرنگه فرستاد و پس از قریب پنجسال بنگا برده در قشله یعنی سرباز خانه قدیمی بیرون شهر غذا مسجون ساختند و حرکتشان از بغداد بسخت اسلامبول در سال ۱۲۷۹ هجری سابق ۱۸۶۳ میلادی بوده و در آنوقت کینیاژ د القوروگی در ایران نبوده زیرا مشارلیه از سال ۱۸۴۵ تا ۱۸۵۴ میلادی یعنی از ۱۲۶۱ تا ۱۲۷۰ هجری وزیر مختار روس در ایران بوده و از آن پس بروسیه مراجعت و عضویت مجلس سنات روسیه را داشته و بنا بر این نه سال

بعد از رفتن او از ایران حضرت بهاء الله از بغداد باسلامبول و پنجسال هم بعد از آن بعکا نفی شده اند. چگونه او این اقدامات را در طهران مینمود اگر بعد از یادداشتها لا اقل بکتاب تاریخیه رجوع کرده و خط سیر و سنین سرگونی حضرت بهاء الله را از بغداد و اسلامبول و ادرنه و از آنجا بعکا در نظر میگرفت هرگز چنین اغلاط فاحشی مرتیب نمیشد. از جهت آنکه قشله نظامی بیرون عکا که بنام مسجد بهاء الله هنوز باقی است سرپازخانه قدیمی دولت عثمانی بوده چگونه خانه و مکانی تواند بود که دولت روسیه برای حضرت بهاء الله ساخته باشد. اشخاصی مانند کینیاز القوروکی هرگز اراغی باین صحافت نمیندارند این است که پس از نشر یادداشتها چاپ خراسان و ارفداران این سند جعلی چون دیدند اغلاط آن بحدی آشکار است که حتی نفوس نادانی و ساهی هم بی بجعلیت آن خواهند برسد آنرا باطلا تخیر داده در چاپ طهران نزدیک بواقع نوشته و تأخر از عکا نموده ولی باز ساختن خانه و مکان را در ادرنه قائل میشود و حال آنکه خانه ها و مکانهای که حضرت بهاء الله در ادرنه و عکا سکنی

فرموده اند همه معلوم است که یا آمده قدیمی دولتی
 و یا خانه های قدیمی اجاره ای بوده اند اینک
 در این مسائل واضحه منصفین خود تفاوت فرمایند
 و از اغلاط فاحشه و تناقضات کثیره بجهلیت یاردا^{شتها}
 پی برند اینک هر گاه بخواهیم اختلافات و تباین
 عبارات و مطالب این دو نسخه و حتی تناقض موضوعات
 هر یک از آنها را بنگاریم این ویژگیه رساله مبسوطه
 گردد قارئین محترم ممکن است خودشان تطبیق
 فرمایند تا از اختلاف آنها و تضاد مطالب بسهولت
 دریابند که هر دو آنها مجعول و مصنوع فکر و قلم
 هموطنان خودمان میباشد .

مطلب چهارم — یکی از دلائل مهمه مجعول
 بودن " اعترافات سیاسی " این است که تاریخهای
 که از ورود و خروج و سن خود بینهاز القوروکسی
 و وقایعی که در ضمن مطالب با ذکر سنه و یا راجع
 بتحصول و اعتقادات و الامارات او نقل مینماید چنان
 پریشان و همه با هم متباین و متناقض است که عدم
 امکان صدور یادداشتها را از شخصی مانند کینیاز
 القوروکی کاملاً ثابت مینماید و اینک بالا اختصار بگذر
 آنها میپردازیم .

۱- سال ورود او بتهران در نسخه چاپ خراسان
 ۱۸۳۸ و در نسخه چاپ تهران ۱۸۳۴ یاد داشت
 کرده اند اولاً سال ۱۸۳۸ نمیتواند باشد زیرا
 در طی قصه و حکایت خود مینویسد که پس از پنجسال
 عراجة بروسیه کرده و باز در ۱۸۳۸ بقصر امپراطوری
 رفته و اگر فرضاً اشتباهی در طبع آن روی داده و سال
 ۱۸۳۴ طبق نسخه چاپ تهران منظور بوده آنگاه هم
 درست در نیاید زیرا در صفحه اول هر دو نسخه
 پس از شرح یکسال اقامت در تهران و مسلمان شدن
 بدست شیخ محمد مینویسد " و همچنین در سن ۲۸
 سالگی ختنه کردن برای من خطر دارد " بطوریکه
 در مقدمه این وجیزه ذکر شد کینیاز القوروقی طبق
 مندرجات دائرة المعارف روسی که البته مدرک است
 در آخرین سالهای قرن هیجدهم میلادی متولد
 شده حال اگر تولدش را در آخرین سال قرن هیجدهم
 یعنی ۱۷۹۶ بگیریم تا ۱۸۳۴ و یکسال بعد از آن
 که در تهران اقامت داشته مشارفیه ۳۶ و ۳۷ ساله
 بوده نه ۲۸ ساله و اگر تصور شود که در استنساخ
 یا طبع رقم سن اشتباه شده ۳۸ بوده نه ۲۸ اتفاقاً
 در نسخه چاپ تهران ۲۸ سال را بحروف نوشتند

است نه برقم و بنا بر این اگر نویسنده یاد داشته باشد
خود کینیا ز القوروکی بوده البته سن خود را درست
مینوشته و اگر رقم ۲۸ سن حقیقی او بوده پس سال
ورودش نه ۱۸۳۸ و نه ۱۸۳۴ میشود بلکه نسبت بسال
تولدش بشن فوق باید در سال ۱۸۲۷ بایران
آمده باشد و در این سال هم تناقض بزرگتری بمیان
میاید زیرا واقیعی که در یاد داشتهها ذکر میدنند
هیچیک با این سال فرضی جدید هم تطبیق نمینماید.

۲ - در صفحه اول مینویسد " زبان فارسی
را میتوانستم بخوانم و بنویسم " و بعد مینویسد
" بران تکمیل زبان فارسی محتاج بمقدمات عربی
بودم " معلوم میشود مختصری زبان فارسی میدانسته
و تازه میخواسته مقدمات عربی را تحصیل کند با چنین
حالی در صفحه دویم مینویسد " و چون مسلمان
و داماد او بودم هر چه میدانست میخواسته همه
را یکمرتبه بهم بیاموزد معاول و شمسیه و تحریر اقلیدس
و خلاصه الحساب و مقیاس بوعلی و شن العمده
و قوانین و هر چه از مناطق و کلام میدانست بهم آموخت
بالاخره در مدت چهار سال واقعا نیمچه مجتهد فاضل
خوش قریحه نیگو محاوره بودم "

حال اهل انصاف و اطلاع که مراتب تحصیلی را پیموده و
 یا میپیمایند بخوبی میتوانند در این عبارات قضاوت
 فرمایند کسی که فارسی را مختصر و فقط نوشتن و خواندن
 آنرا میدانسته و در وزارت خارجه روسیه هم عملاً قدری
 فارسی را یاد گرفته و عربی همی نمیدانسته آیا
 در مدت چهار سال میتواند مرا حلی از علم و دانش
 را که فارسی زبانان با چند سال تحصیل صرف
 و نحو و مقدمات عربی در سالهای متوالی خیلی
 بیشتر از چهار سال میآموزند او در این مدت قلیل
 فرا گیرد و کتب و طلبومی که بزبان عربی بوده تحصیل
 کند و فاضل خوش قریحه نیگو محاوره گردد ؟ و حال
 آنکه تنها یاد گرفتن زبانهای فارسی و عربی برای
 اشخاص خارجی تا بتوانند فاضل خوش قریحه نیگو
 محاوره گردند سالها سعی و مجاهدت لازم است .
 و اگر فرضاً کسی تا ایندرجه بمعارف و اصول علمی
 شرق و غرب آشنا و اهل فضل و اجتهاد شده باشد
 چگونه اینهمه اغلاط و اشتباهات را در تاریخ ایران و
 اسلام و ستم درش و واقعات ظهور بهائی مرتکب
 میشود مگر نه اهل فضل و دانش با تتبع و تحقیق
 کامل قلم تألیف را بجولان میاندازند تا از تنقیح

صرافان حقیقت و سخن مضمون مانند پس بیقین مبین
این یادداشتها قطعیا از کینیا ز د القوروی نیست بلکه
از کسانی است که خود را بهیچ حدی از حدود
فضلی و اخلاقی مقید نمیدانند و عالی را فدای نیت
شخصیه خود میکنند .

۳- یکی از عجائب جعلیات این یادداشتها
این است که در صفحه های ۱۴۵ و ۱۴۶ چاپ
خراسان پسر از شن تعلقات اسلامی خود و دلبستگی
باین دین حنیف مینویسد " ولی متأسفانه پس
از حضور یافتن در وزارت خارجه اوضاع روسیه
و سیاستمداران آن مملکت را با وجود آن توضیحات
و راپورتهای مفصل و هزاران سؤال و جواب راجع
باوضاع ایران چنان یافتم که اگر کلمه ای از این تفکرات
را بزبان جار کنم شخصی الکساندر دویم امپراطور
روسیه بشخصه مرا خفه خواهد کرد "

اهل اطلاع بلکه کودکان مدارس میدانند که الکساندر
دویم امپراطور روسیه از سال ۱۸۵۵ تا ۱۸۸۱ میلادی
در روسیه سلطنت میکرد و سالی را که در یادداشتها
منتسبه به کینیا ز د القوروی برای حضور یافتن نزد
امپراطور روسیه ذکر کرده سال ۱۸۳۸ است و میگوید

الکساندر دوهم اگر بداند که من علاقه باسلام دارم مرا خفه خواهد کرد حال از اهل انصاف سؤال میشود که اگر این یادداشتها از کینیاژ القوروکی بود آیا امپراطور متبوع خود را که در آنوقت نیکلای اول که از سال ۱۸۲۵ تا ۱۸۵۵ میلاد در سلطنت داشته نمیشناخته و پادشاه مملکت خود را هم عوضی ذکر میکرد است ؟ اهل انصاف خود قضاوت فرمایند .

٤- شخصی که از حیث عقیده برای کینیاژ القوروکی

در این یادداشتها نشان میدهد دارای دو فکر و دو عقیده متباین و متضاد است زیرا از یکطرف در صفحه ۱ چاپ خراسان مینویسد " در ضمن بدست شیخ محمد مسلمان شدم و باو گفتم که اگر سفیر بفهمد که من مسلمان شده ام خطر جانی برای من دارد " و نیز در صفحه ۱۴۵ چاپ خراسان مینویسد " خلاصه پس از پنجسال و چند ماه که در ایران بودم بروسیه مراجعت کردم من بطور حقیقت مسیحی نبودم و بر من محقق شده بود که دین اسلام ناسخ تمام ادیان است و هیچ دین دیگری هم بعد از این نخواهد آمد و قبول این دین هم برای روسیه هم اجر آخرت دارد و هم اجر دنیائی و اگر روسیه مسلمان شود از

جزیره خالدات تا اول خاک چین بدون هیچ مانع
 و زحمتی در تصرف او خواهد آمد حتی قشون کشی
 هم لازم نخواهد بود و بمقاد المومنون اخوة نصف
 بیشتر آسیا و قسمت شمالی افریقا و قسمت شرقی
 اروپا و بالاخره تمام مسلمین دنیا طرفدار قشون
 ما خواهند بود من چنین نقشه ئی را طرح کرده بودم
 که بکمتر زمانی دنیا را مفتوح دولت روسیه کنم " همین
 مطالب را در صفحه ۲۰ نسخه چاپ طهران هم
 نوشته اند و از طرف دیگر در مقابل این اعترافات
 که حقیقت اسلام را از عیان و صلاح و فلاح و ترقی
 مملکت روسیه را هم در قبول دین اسلام بیان میکند
 بلافاصله در عبارتی که از صفحه ۱۴۶ چاپ خراسان
 سابقا نقل شد مینویسد اگر تلمه ئی از این تفکرات را
 بر زبان جاری کنم شخص الکساندر دوم امپراطور
 روسیه بشخصه مرا خفه خواهد کرد لذا شروع بدفاع
 نموده و گفتم مسلمانی من از راه تزویر بود برای اینکه
 بتوانم در هر محفل و محضری آمد و شد کنم و سیاست
 مملکت ایران را بدست بگیرم بظاهر مسلمان شده
 بودم تا به نتیجه مطلوب برسم و بطور دل خواه هم
 رسید " و بعد در صفحه ۱۴۸ و ۱۴۹ چاپ خراسان

ضمن شرح سفر خود بعتبات بنام شیخ علی لنکرانی
مینویسد " در سردرس حجة الاسلام آقای آقا سید
کاظم رشتی حاضر شدم من در سردرس از اغلب طلاب
بهتر میفهمیدم و طرف توجه آن مدرس محترم واقع
شدم مصهدا مرا بچشم خودی نمینگریست مثل اینکه
در قلب او يك آگاهی از خبیث نیت من منقش باشد
و اطمینان کامل بمن نداشت . . . مقصود اصلی من
از حاضر شدن در سردرس او چیز دیگری است
و بدروغی مباحثه و مطالعه میکنم شاید مفز منور
او روشن بود ولی من از رونمیرفتم و با کمال پروئی
طرح مسائل و استفاده میکردم " و نیز در صفحه ۱۵۱
چاپ خراسان مینویسد " من مصمم شدم که يك دکان
جدیدی در مقابل دکان شیخی بازکنم و اقلا اختلاف
سوم را من در مذهب شیعه ایجاد کنم " و نیز در صفحه
۱۵۲ همان چاپ مینویسد " منم در صد دین تازه
دیگری افتادم که این دین وطن نداشته باشد زیرا
فتوحات ایران بواسطه وطن پرستی و اتحاد مذهب
بود پس چه باید کرد يك مذهب من در آوردی باید
ساخت که وطن پرست نباشد و مذهب درستی نداشته
باشد " حال باید بین این مضامین مختلفه متباینه

قضاوت عادلانه کرد اگر این شخص حقیقهٔ مؤمن و موقن باسلام شده و بطوریکه در عبارات اولی مینویسد — در دین اسلام راحی و آنرا مایه ترقی و عظمت و نجات دنیا و آخرت روسیه میدانسته بر فرض که امپراطور روسیه و رجال مملکت را با خود مخالف دیده و از خطر جان خود میترسیده بهمارات قدما تقیه میکرد و دیگر نعل و ارونه زدن چیست هرگز شخص متدینی که به تقیه و خوف هم میگذراند خلاف عقیده باطنی خود را نمیگوید و عمل نمیکند تاچه رصد باینکه قیام به تزویر و رخنه انداختن در دین اسلام و خرابی مملکتی بنماید این حالات و افکار از شخص عاقلی بعید بلکه غیر معقول و محال است که هم معتقد بدینی باشد وهم چنانچه در صفحه ١٤٠ چاپ خراسان مینویسد — " من یادداشت میکردم که چگونه اختلاف بین مسلمین را افزون کنم . . تمام هم من یافتن راه اختلاف و نفاق بین مسلمین بود " در صدر اضمحلال آن دین برآید از این افکار پریشان و متناقض معلوم میشود که نه اسلامیت او و نه اقدام بحیل و تزویرش برای تخریب اسلام اساسا واقمیت نداشته و این یادداشتها در این سنین اخیر و فقط برای تحریک

مردم بحد اوت با بهائیان تهیه و جعل شده است .
 هـ - یکرشته اطلاعات تاریخی و وقایع جاریه
 ایران را بر خلاف آنچه که حقیقت آن بوده نقل میکند
 و حال آنکه شخصی مانند کینیاز القوروقی که بنا بر
 یاد داشته‌های جعلی مورد بحث دانشگده و دانشگاه
 روسیه را دیده و مراحل علوم ادبی و روحانی شرق
 را نیز طی کرده و مجتهد و فاضل شده ممکن نبود
 چنین اغلاط تاریخی را مرتکب شود مثلاً در صفحه
 ۱۳۶ چاپ خراسان می نویسد " محمد شاه را هم
 وادار کردم که هرات را فتح کند . . . و محمد شاه
 کاملاً موفق بفتح هرات شد " مظلمین تاریخ میدانند
 و مندرجات تواریخ ایران از قبیل ناسخ التواریخ
 جلد قاجاریه و روضة الصفا ناصر و غیرهما شاهد
 است که جنگهای ایران با افغانستان در دوره قاجاریه
 از زمان فتحعلی شاه از سال ۱۲۲۲ شروع شده
 و در سالهای ۱۲۵۰ و ۱۲۵۳ هجری نیز تکرار
 و در سال اخیزالذکر که خود محمد شاه اقدام جنگ
 کرد با وجود چند ماهی محاصره هرات موفق بفتح
 آن نشده بواسطه مداخله انگلیسها بدون نتیجه
 مراجعت کرد و فتح هرات در سال ۱۲۷۲ هجری

در دوره ناصرالدین شاه بفرماندهی حسام السلطنه صورت گرفت که قریب سه سال قبل از آن کینیا را القوروی^{کی} از ایران رفته بوده پس فتح هرات بدست محمد شاه و تحریک کینیا را القوروی ابد اصل نداشته و معلوم است شخصی که وزیر مختار بوده چنین غلط تاریخی را ننویسد و این جعل دیگران است .

ثانیا — و از جمله راجع به میرزا ابوالقاسم قائم مقام و حکیم احمد گیلانی در صفحه ۱۴۱ چاپ خراسان که میگوید در اواخر صفر ۱۲۵۱ در دو آنها مقتول شدند صرف نظر از اینکه ذکر سنه و تاریخ هجری از شخص خارجی که همه سنوات را محمولا بتاریخ میلادی نوشته بعید و خود جعل آنرا نشان میدهد اولا اگر طبق یاد داشتهای چاپ خراسان سال ۱۸۳۸ وارد طهران شده باشد که مطابق با سال ۱۴۵۴ هجری است طبق تواریخ موجوده و اعتراف خود یاد داشت سه سال قبل از آن یعنی در صفر ۱۲۵۱ قائم مقام مقتول شده و کینیا را القوروی هنوز در آنوقت بطهران نیامده که تحریک بقتل قائم مقام و حکیم احمد نماید و اگر در سال ۱۸۳۴ مطابق نسخه چاپ طهران وارد شده باشد که مطابق

با ۱۲۴۹ یا ۱۲۵۰ هجری میشود این نیز با
 مندرجات دیگر این یادداشتها وفق نمیدهد زیرا
 در صفحه ۱۳۷ چاپ خراسان و صفحه ۱۰ چاپ طهران
 مینویسد " باری در این رمضان هم چون رمضانهای
 گذشته شبها بعد از افطار تا نزدیک سحر در منزل
 حکیم احمد گیلانی بسر میبرد م " از این عبارت معلوم
 میشود که لا اقل سه چهار سال بعد از ورودش حکیم
 احمد گیلانی زنده بوده که او شبهای رمضان را چندین
 سال در منزل او میگذرانده و بدین ترتیب باید از سال
 ورودش که فرضاً ۱۸۳۴ میلادی یا ۱۲۵۰ هجری باشد
 تا سه چهار سال بعد یعنی اقل تا سال ۱۲۵۳
 حکیم احمد گیلانی حیات داشته باشد و حال آنکه
 در یادداشتها تصریح کرده که در صفر سال ۱۲۵۱
 قائم مقام و حکیم احمد هردو مقتول شدند پس به
 هیچ ترتیب و بهیچ حسابی تاریخ قتل آن دو نفر
 با مندرجات این یادداشتها وفق نمیدهد و از این
 حیث جعلیت مطالب مندرجه در یادداشتها اظهر
 من الشمس است .

ثالثاً - و از جمله اینکه در صفحه ۱۳۱ یادداشتها
 چاپ خراسان و صفحه ۲ چاپ طهران مینویسد

" شبها جمعیت کثیری در منزل حکیم احمد گیلانی مجتمع میشدند میرزا آقاخان نوری هم در این خانقاه سرسپرده بود و بواسطه او همه نوکرها و بستگان او میرزا رضاقلی و میرزا حسینعلی و میرزا یحیی که از نوکرها و بستگان نزدیک میرزا آقاخان بودند خیلی اظهار خصوصیت میکردند و دو نفر اخیرالذکر محرم من شدند . . . "

بشرحی که در مطلب فوق بیان شد اگر کینیاز القوروی فرضی در سال ۱۸۳۸ میلادی مطابق ۱۲۵۴ هجری وارد طهران شده باشد سه سال بعد از قتل حکیم احمد گیلانی مذکور وارد شده و در اینصورت البته بدرک مجالس شبانه خیالی حکیم احمد گیلانی موفق نشده که با اشخاص مذکوره انس و آشنائی پیدا کند و جعلیت مطلب کاملا مدلل است و اگر فرضا طبق یادداشتهای چاپ طهران سال ۱۸۳۴ میلادی مطابق ۱۲۴۹ یا ۱۲۵۰ هجری وارد شده باشد تا سال قتل مرحوم قائم مقام و حکیم احمد گیلانی بشرح خود یادداشتها فقط یکسال بدرک چنان مجالس خیالی موفق شده (گرچه در مطلب سابق تناقضات و جعلیت موضوع مجالس شبانه منزل حکیم

احمد ثابت گردید (مع هذا در این یکسال هم طبق تواریخ موجوده حضرت بهاء الله شانزده الی هفده سال داشته اند و میرزا یحیی هم در آنموقع چهار پنجاه ساله بوده (حضرت بهاء الله در سال ۲۲۳ هجری متولد شده اند) حال اهل انصاف خود قضاوت فرمایند که آیا جوان شانزده ساله و طفل چهار ساله معقول است که در مجالس شب نشینی و محافل بحث های فلسفی و سیاسی شرکت جست و یا سر سپرده باشند و در این سن جزو محارم یک جاسو خارجی قرار گیرند ؟ معلوم است که چون جاهل یاد داشتها از این حقایق تاریخیه بی اطلاع بوده و یا همه مردم را جاهلو نادان فری کرده جرئت و جسارت بتحریر این جملیات نموده است و اما اینکه حضرت بهاء الله و اخوانشان را جزو نوکرها و بستگان میرزا آقا خان نوری قلمداد میکند اینهم خود خلاف و جعلی است مانند سایر اشتباهکاریها و مجسولات یاد داشتها و حال آنکه خاندان میرزا بزرگ نوری با هالت و شرافت و احترام و عزت معروف و مشهور بوده و رجال طبقه اول مملکت مانند مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام و غیره روابط محبت و مؤانست صمیمی و احترام

و اکرام شایان نسبت بمرحوم میرزا بزرگ نوری داشت مانند
 اگر طالبان کشف حقیقت بکتاب منشآت مرحوم قائم مقام
 مراجعه فرمایند و نامه های عدیده آن شخص جلیل
 را بمرحوم میرزا بزرگ بخوانند خود شهادت دهند
 که منظور جاعل یادداشتها جز توهین و تعقیب
 نبوده از جمله یکی از نامه های آن مرحوم میرزا
 بزرگ نوری باین عبارات شروع میشود .

دویدا بخت مساعد که پس از چندین گاه پروانه
 التفات مخدوم مشفق مهربان مشعر بر گله های
 دوستانه و نصائح مشفقانه رسید و مزید اعتماد بقای
 عهد مودت گردید

لک مشکین تو هر دم که زما یاد کند

ببردا جرود و صد بنده که آزاد کند

بیش
 گله فرموده بودید که چرا رقیمه جات مشفقانه را بمر
 صادقانه جواب نکرده ام مگر خود هنوز ندانسته اید
 که فرمایشات سرکار همه عین صواب است و مسئله
 بیجواب اگر شما به بنده مخلص رقیمه ننویسید
 و رشحات لک گهربار را از مخلصان امید وار دریغ
 بفرمائید جای رنجش و گله است بر خلاف من که هر چه
 زحمت ندهم خوب تر است خوبرویان را شاهدی

سزاوار است و زشت رویان را مستوری ۴۰۰۰ الی آخر
و همچنین در دوره صدارت حاجی میرزا آقاسی این
قضیه معروف است که وقتی که محمد شاه محمد خان
امیر نظام کرمانشا هی را از آذربایجان احضار نمود
چنین شهرت یافت که حاجی میرزا آقاسی معزول
شده و امیر نظام بجایش بر قرار گشته در اینموقع
مرحوم میرزا بزرگ نوری حاکم بروجرد بود در ضمن
مکتوبی که به بهمن میرزا مرقوم داشته چنین نوشته
که الحمد لله حاجی میرزا آقاسی معزول و امیر نظام
منصوب شده یا رب این نسناس از شه دور باد بهمن
میرزا چون با مرحوم میرزا بزرگ نوری عداوت داشت
عین مکتوب را جهة حاجی میرزا آقاسی فرستاد
حاجی میرزا آقاسی نیز نهایت عداوت را با مرحوم
میرزا بزرگ داشت زیرا میدانست ایشان دوست صمیمی
مرحوم قائم مقام هستند در مجلسی با حضور صاحب
دیوان بحضرت بهاء الله مکتوب را ارائه و اظهار
داشت که من بپدر شما چه کرده ام که در حق من
چنین مینویسد آنچه صاحب دیوان خواست پرده
پوشی کند وانکار نماید که این خط میرزا بزرگ نیست
گفت این عبارات با این فصاحت و بلاغت از کسی جز

او نیست حضرت بهاء الله نیز در آن مجلس سکوت اختیار فرمودند حاجی میرزا آقاسی گفت چه کنم پدر شما است برای خاطر شما کاری نمیتوانم بکنم ولی بپدرتان نصیحت کنید که از من بگذرد و بار دیگر اینطور تحقیر ننماید .

حال باید انصاف داد خانواده ای که با رجـال طراز اول مملکت چنین روابط محکم داشته و این قسم معزز و مکرم بوده اند معقول است نه جز و نوکرها و بستگان میرزا آقاخان نوری بوده باشند ؟

پس تردد و معاشرت حضرت بهاء الله و میرزا یحیی ازل در مجالس شبانه منزل حکیم احمد بمناسبت عدم اقتضای سن و تناقضی که از حیث ادامه آن مجالس با سال قتل حکیم احمد از خود یادداشتها استخراج و معلوم گردید و نیز نوگری و بستگی شان بمیرزا آقاخان خالی از صحت و جعل محسوس است و این مجموعه ت برای این ترتیب داده شده که حضرت بهاء الله را در قضیه قتل مرحوم قائم مقام و حکیم احمد دخیل و شریک قلمداد نماید و حال آنکه همان نامه های مندرجه و منشآت مرحوم قائم مقام شاهد و گواه است که بین آن مرحوم و خاندان مرحوم میرزا بزرگ چه

روابط صمیمانه و چه الفت و محبتی برقرار بوده و حضرت
 بهاء الله نیز در آثار والواح مبارکه نام و ذکر قائم مقام
 را با جلالت شان و علو مقام یاد فرموده اند چنانچه
 در لوحی چنین میفرماید : " یا حزب الله از حق
 جل جلاله به طلبید مظاهر سطوت و قوت را از شر
 نفس و هوی حفظ فرماید و بانوار عدل و هدی منور
 دارد از حضرت محمد شاه مع علو مقام و امر منکر
 مظاهر اول نفی سلطان ممالک فضل و عطا حضرت
 نقطه اولی ثانی قتل سید مدینه تدبیر و انشاء باری
 عطا و عطای ایشان عظیم است . . . " سید مدینه
 تدبیر و انشاء مقصود قائم مقام مرحوم است بعلاوه
 علل قتل قائم مقام در تواریخ عدیده موجوده مسطور
 و معلوم است و بهیچوجه با مندرجات یادداشت‌های
 موهوم وفق نمیدهد .

رابعا - مسائل تاریخی خلاف واقع که دال بر جعلیت
 یادداشت‌های مورد بحث است در جزوه اعترافات
 سیاسی بسیار است از جمله اینکه در صفحه ۱۴۲ نسخه
 چاپ خراسان و صفحه ۱۵ چاپ طهران صدارت حاجی
 میرزا آقاسی را نتیجه ملاقات و تلقین کینیا ز القوروکی
 بمحمد شاه اشاره میکند و حال آنکه محمد شاه از دوره

ولیمهدی خود در تبریز در نظر داشته یا متمهد
 شده بود که مشارالیه را بواسطه پیش‌گویی رسیدنش
 بمقام سلطنت بمقام صدارت برساند .

ونیز وزیر لشگری میرزا آقاخان نوری را در موقـع
 صدارت حاجی میرزا آقاسی و همچنین حکومت آقا خان
 محلاتی را در کرمان باقدام یا بمیل کینیاژ د القوروقی
 نسبت میدهد و حال آنکه بشرحیکه در تواریخ ایران
 منجمه جلد قاجاریه ناسخ التواریخ مسطور است
 میرزا آقاخان نوری در سن جوانی از دوره فتحعلی
 شاه و از سال ۱۲۴۲ وزیر لشکر بوده و آقا خان
 محلاتی هم از دوره فتحعلی شاه حکومت کرمان
 را داشته و در دوره محمد شاه یاغی و بعد تسلیم
 شده است . باری مفاظات تاریخی جزوه اعترافات
 سیاسی بسیار است که شرح آنها از موضوع این وجیزه
 خارج است .

قسمت دویم

مفاظات و عملیات مخصوصه در باب امر بایی و بهائی
 مسائلی که از صفحه ۱۴۸ نسخه چاپ خراسان
 و از صفحه ۲۴ چاپ طهران به بعد در باب مجلس
 درس مرحوم سید کاظم رشتی و مقدمات ظهور حضرت

باب و حضرت بهاء الله نگاشته مجعول تر و مفلوط تر از قسمتهائی است که قبلا شرح دادیم و یگانه مقصود جاعل یادداشتها از تمام آن مقدمات همین قسمت آخر یادداشتها است که در طرز پیدایش نهضت جدیده دیانت بایی و بهائی نوشته است و اینک برای تکمیل اثبات جعلیت آنها و توضیح اغلاط و اشتباهات عمدی که در این قسمت بکار برده و ممکن است برای نفوس که بکلی از جریان ظهور بهائوسی بی اطلاع هستند باعث سوء تفاهم گردد مختصرا فقراتی از آنها مورد بحث قرار میدهیم .

اولا در صفحه ۱۴۹ چاپ خراسان و ۲۴ چاپ طهران پس از ذکر حضور در سر درس مرحوم سید کاظم و بیان مطالب مجعول چندی مینویسد " در نزد یکی منزل من یکنفر طلبه منزل داشت نامش سید علی محمد و اهل شیراز بود نسبتاً از سایر طلبه هائی که با من همدرس بودند متمولتر و پدرش در شهر شیراز کاسب بود و ماهیانه خوبی برایش میفرستاد " بطوریکه —ه سابقا شرح دادیم این مسئله مسلم است که آقا سید محمد رضا والد حضرت باب از تجار شیراز بوده و در اوان طفولیت حضرت باب مرحوم شده و خود

حضرت باب هم در حضانت حاجی میرزا سید علی خالویشان پرورش یافته اند . در اوقات صباوت چند ساله سالی نزد شیخ عابد معلم در شیراز بتحصیل سواد فارسی و مختصری مقدمات عربی پرداخته و بسزوی بواسطه بی میلی بتحصیل مکتب شیخ مذکور را ترک و بعد در شیراز و بوشهر ابتدا^۱ بشرکت خالوی مذکور و سپس مستقلاً بتجارت داخلی و خارجی مشغول و هیچگاه در سلك طلاب نبوده اند و در تمام اوقات حتی از همان اوان صباوت باستمرار در دعا و مناجات و نماز مشغول و مألوف و بکمال ورع و تقوی و توجه و تضرع باستان الهی موصوف بوده اند بطوریکه حالات روحانیه و انجذابات رحمانیه حضرتشان مشهور و مشهور بوده است و همین انبعاثات روحانیه محرک حضرتشان شده چند ماهی در اوان جوانی مشاغل تجارتی را موقتاً ترک و برای زیارت مشاهد متبرکّه و تکمیل راز و نیاز بدرگاه حضرت بی انباز بعثبات عالیات مسافرت میفرمایند مرحوم سید ناظم رشتی یکمرتبه بملاقات حضرتشان شتافته و یکمرتبه هم حضرت باب به مجلس درس آن مرحوم تشریف میبرند در این ملاقاتها ابتدا^۱ موضوع تلمذ و تعلیمی در میان نبوده

حقی در جلسه‌ی که در حوزه درسی آقا سید کاظم
 حضور داشته اند درس و بحث علمی متروک و مذاکرات
 حصر در پذیرائی حضرتشان و بیان قرب ظهور موعود
 بوده است بقسمی که همان اشارات و بشارات مرحوم
 سید کاظم پس از فوتس راهنما و مشوق عده‌ی از طالبان
 حقیقت خصوصا جناب ملاحسین بشرویه و همراهان
 او بوده که به تجسس و مجاهدت قیام و عماقت حقی
 را یافته اند پس طلبه بودن حضرت باب و اینکه پدرشان
 برای ایشان ماهیانه خوبی میفرستاد و همدرسی
 حضرتشان با کینیز د القوروکی تماما اغلاط عمدی وجعل
 مالمق است .

۲- در صفحه ۱۴۹ چاپ خراسان مینویسد
 "ریش مشکی طلائی و خوش چشم و ابرو و دماغی
 کشیده و میانه بالا ولاغر اندام و بسیار خون گرم
 بقلیان علاقه مفراطی داشت"
 داشتن ریش مشکی و طلائی هم از عجایب تناقضات
 این یادداشتهای جعلی است که شبیه بضرب المثل
 مصروف "کوسه و ریش پهن" است ولی در نسخه چاپ
 طهران صفحه ۲۵ مینویسد "ریش تنک طلائی" و حال
 آنکه هر دو خلاف واقع است و اینکه مینویسد علاقه

مفرضی بقلیان داشت بگلی بر خلاف حقیقت بوده
 زیرا حضرت باب علاوه بر آنکه ابدًا معتاد بهیچگونه
 دخانیات نبوده اند بحدی از این عادات کراهت
 داشته اند که استعمال دخانیات را هم نهی فرموده‌اند
 و این معنی بطوری نزد خاص و عام مشهور بوده که
 هر وقت میخواستند بفهمند کسی فی الحقیقه بابی
 هست یا خیر قلیانی برای او آورده او را مگلف
 بکشیدن آن مینمودند و همینکه ابا و استنکاف میورزید
 میفهمیدند بابی است و او را تذفیر میکردند و این
 نسبت‌ها جز برای توهین و تحقیر و تهیه مقدمات مطاب^ل
 بعدی جزوه اعترافات سیاسی پیش دیگری نیست
 زیرا همین مقدمه را در جاهای دیگر هم قلیان محبت
 و چوس و غیره بکار میبرد چنانچه در صفحه ۵۰ سالنا^{مه}
 خراسان این نسبت جعلی را مکرر و مفصل ذکر میکند .
 ۳- مطالبی در صفحه ۱۵۱ بعنوان مصاحبه
 و مذاکره با حضرت باب در باب ادعای صاحب الامری
 و تحریک و تشجیع او حضرت باب را مینویسد که تمام
 خالی از حقیقت است زیرا در مدت قلیله چند
 ماه اقامت در عتبات از حضرت باب جز زیارت و توجه
 و مناجات و راز و نیاز چیزی مشهود نشده و عبارات

و کلماتی نیز تراوش نکرده است خوب استطالیهان
 حقیقت بکتاب تاریخیه از جمله بکتاب تاریخ نیکلای
 فرانسوی موسوم به " سید علی محمد معروف به باب " از
 صفحه ۱۹۱ به بعد مراجعه نمایند تا کیفیت مسافرت
 حضرت باب بکربلا و اظهارات و مشاهدات ملا صادق
 خراسانی را در خصوص حالات عجیبه روحانیه و چگونگی
 زیارت حضرتشان را در حرم کربلا مطلع گردند و جعلیت
 یادداشتهای منتسبه به کینیاز القوروقی را دریابند و
 اینک محض تسهیل کار قارئین محترم آنقسمت از کتاب
 مزبور را ترجمه کرده زیلا مینگاریم .
 ترجمه از صفحه ۱۹۱ تاریخ نیکلا

" پس از مراجعت باب از بوشهر بشیراز و اندک استراحتی
 قصد نمود که مانند هر شیمه خالص بزیارت کربلا رفته و
 به مراسم زیارت کامل مراقب متبرکه ائمه نائل گردد . ملا
 صادق که بعد مقدس خراسانی شهرت یافت در این موقع
 در عتبات بود و مشاهدات خود را نسبت باین سید جوان
 چنین حکایت کرده است .

یگروزمن وارد حرم امام شد و جوانی را در آنجا دیدم که
 فرق در تفکرات عمیقه میباشد حالت تقدس کامل و جلال^{ها}
 چنان از سیمایش هویدا و اشک از چشمان پراز صداقتش
 چنان جاری بود که من بیخودانـــــــــــــــــه

مجدوب او گشتم ولی چون نمیخواستم حالت توجه
 او را بر هم زخم در گوشه نشسته منتظر ختم دعا
 و مناجاتش شدم و هر چه بیشتر متوجه او میشدم
 بیشتر مسخر حالت نجیب و رفتار خاضعانه اومیگشتم
 و یک قوه مرموزی گوئی از تمام حالات و وجنات این
 شخص نمایان است.

عاقبت از حرم بیرون آمدن نیز در عقبش روان شدم یک
 خادمی که بعد ها دانستم اسمش مبارک است کفشیهای
 او را پیش پایش گذاشت و با هم خارج شدند و حیا
 مانع من شد که از او تحقیقاتی بعمل آورم اما من
 آن ساعت را در نظر گرفته مصمم شدم فردا در همان
 ساعت او را ملاقات نمایم همانطور که انتظار داشتم
 فردا او را مجددا در حالت انجذابات روحانیه غوطه
 ور یافتم و تأثیرش که در من حاصل شد بمراتب شدیدتر
 از روز گذشته بود وقتی از فرائض زیارت فارغ شد من
 باو نزدیک شده گفتم مایلیم با شما صحبتی بدارم ولی
 او جوابی نداده و حالتی ابراز کرد که تصور کردم
 از مذاکره مضایقه دارد از چنین برخوردی خجل
 شده و از صحن باهم خارج شدیم و همینکه بخارج
 رسیدیم رو بمن کرده عذز خواهی نمود و گفت که برعایت

احترام حرم نتوانستم جواب شما را بدهم و بقدری در ادای این مطلب محبت و ادب مرعی داشت که مرا کاملاً شیفته خود ساخته و مختصر کدورتی که در قلبم حاصل شده بود فراموش نمودم بعد بازیکبار آن سید جوان را در حرم امام حسین ملاقات کردم این دفعه او با من بسخن در آمده گفت خالوی من اینجا آمده آیا برای دیدن او نمیائید طرف عصر من بمنزلش رفته جمعیت زیادی از هموطنان را دیدم که برای دیدار تازه وارد آمده بودند آقا سیدعلی خالویش مرا پهلوی خود جا داده و همشیره زاده اش نزد یک سماور نشسته میهمانان را جای میداد و فهمیدم که آقا سید علی هم برای زیارت و هم برای بردن — همشیره زاده اش بشیراز بانجا آمده است من خیلی ستایش و تمجید از این جوان کردم و گفتم تا کنون کسی را ندیده ام که این اندازه صفات عالیه و اخلاق کریمه روحانیه در او جمع باشد پیر مرد جواب داد است همشیره زاده من از جهات عدیده مورد توجه است ولی چیزی که بران ما اسباب شرمندگی است این است که او از تحصیل و از رفتن بمجلس درس ابا و امتناع دارد و نمیخواهد چیزی بیاموزد و چون

در اینجا کاری انجام نمیدهد دیگر نمیخواهم او را اینجا بگذارم چون خیلی مایل بودم که آقا سید علی محمد را شیخی کنم با خالوش بمذاکره مفصل پرداخته و باو وعده دادم که تمام مساعی خود را بکار برده و او را وادار بکار و مشغول تحصیل مرتب خواهم نمود در مقابل اصرار و وعده های من آقا سید علی خواست بار دیگر از مایش کند و پس از اتمام زیارت بشیراز برگشت و همسیره زاده خود را در کربلا گذاشت .

بر خلاف وعده های که داده بودم من نتوانستم به آن جوان تأکید و ابرامی بکنم و او جزینمرتبه در سر درس سید کاظم حاضر نشد و من گوی از او مرعوب شده و از نفس قول خود خود را ملامت میکردم و در اثر این مرعوبیت امری که بعهده گرفته بودم نتوانستم انجام دهم یکروز اطلاع حاصل کردم که او بشیراز عزیمت کرده و من کم کم از خیال او منصرف شدم

۴- و همچنین تفسیر سوره عم که در همان صفحه ۱۵۱ مینویسد از حضرت باب تقاضا کرده و حضرتشان مرقوم فرموده اند مطلبی است که تا کنون در هیچیک از تواریخ موافق و مخالف و نه در ضمن

توقیحات کثیره حضرت باب مشاهده نشده و حتی
اسی از تفسیر سوره عمه تا کنون برده نشده و از قرار
معلوم جز مصنوع خیالات جاعل یادداشتها چیزی
نباشد . مطالب دیگری که در صفحه ١٥٢ چاپ
خراسان نوشته بقدری زشت و خارج از آداب است که
قابل ذکر و محتاج توضیح نیست .

هـ - در او آخر صفحه ١٥٤ و اوایل صفحه ١٥٥

سالنامه خراسان مینویسد

ش
" خواهی نخواهی او را راضی کرده بطرف ایران روانه
کردم ولی بدون خدا حافظی و محرمانه بطرف بوشهر
رفته و در اول مه ١٨٤٤ از بوشهر نامه بمن نوشته
و مرا دعوت بخود نموده بود منم دعوت او را اجابت
کردم او خود را نایب امام نموده و باب علم میخواند
من در جواب او را امام عصر خواندم و اول کسی که باو
ایمان آورد شیخعلی لنکرانی یا کینیاز القوروکی
روسی بوده " این مطالب هم آنچه در قسمت اظهار
امر و مکاتبه با کینیاز القوروکی بوده از جعلیات اساسی
این یادداشتها است ولی مسافرت حضرت باب را از
عتبات بوشهر بترتیبی که ذکر کرده و نامه بی که اول
مه ١٨٤٤ از حضرتشان از بوشهر صادر گردیده بکلی بر

ب
 خلاف واقع و مباین با همه تواریخ است زیرا حضرت با
 پس از آنکه چند ماهی در عتبات اقامت فرمودند قبل
 از وفات سید کاظم رشتی که در ذی قعدة ١٢٥٩
 واقع شده بشیراز مراجعت فرموده اند و ماه مه ١٨٤٤
 که در شب ٢٣ آن ماه مطابق شب پنجم جمادی الاولی
 ١٢٦٠ هجری در شیراز برای اولین بار کشف راز و -
 اظهار امر خود را برای جناب ملا حسین بشروی -
 میفرمایند مدتها قبل از آن در شهر شیراز اقامت
 داشته و بنا بر این مکاتبه حضرت باب در اول مه ١٨٤٤
 از بوشهر بکینیز بالقوروقی علاوه بر آنکه بکلی جعل
 و کذب است غیر ممکن هم بوده است .

٦- در صفحه ١٥٥ چاپ خراسان مینویسد
 " همینکه اورفت من در عتبات شهرت دادم که حضرت
 امام عصر ظهور کرده و همان سید شیرازی امام عصر
 بوده و بحالت ناشناسی سر درس آقای رشتی حاضر
 میشده و مردم او را نمیشااختند بعضی ها باور کرده ."
 عجا در جایی مثل عتبات که مرکز تشیع و تعصب است
 و احدی را جرئت اظهار چنین مسائلی نبود چگونه
 او توانسته است چنین شهرتی بدهد و بعضی هم
 باور کنند و حال آنکه شدت وحدت تعصب مردم آن

سرزمین و علمای شیعه در گربلا و کاظمین بعدی بود^ه
 که اولین مبلغ و مبشر ظهور جدید یعنی ملا علی
 بسطامی را که در همان سال اول ظهور یعنی ۱۲۶۰
 هجری مأموران صفحات شده و محو و نابود نمودند
 با اینکه مأمور بوده که بدون تصریح نام حضرت باب
 به تبلیغ قیام کند و اگر فرضاً این واقعه صحت میداشت
 حتماً شیخ علی لنگرانی فرضی در همان موقع که ظهور
 حضرت باب را تبلیغ و تشهیر میکرد کشته میشد هاست
 ۷- در او آخر صفحه ۱۵۶ چاپ خراسان پس
 از ذکر اظهار امر حضرت باب مینویسد " غوغا برخاست
 اول کسی که بر ضد او قیام کرد سید رضا پدرش بود که
 او را از خانه بیرون کرد " چنانچه سابقاً نیز بیان
 شد آقا سید محمد رضا والد ماجد حضرت باب
 در اوایل طفولیت حضرتش مرحوم شده بود ولی جاعل
 یاد داشته باشم با اهل و عاقل از این قضیه تصور کرده است
 پدر بزرگوار حضرت باب که از بیست و چند سال
 قبل از اظهار امر برحمت ایزدی پیوسته هنوز در سال
 ۱۲۶۰ در قید حیات بوده است سایر مطالبی هم که
 در اطراف اظهار امر و اخراج حضرت باب از شیراز
 و عاق پدر و مادر و نامه دوستانه کنیاز القور و کسی

در سفارش حضرت باب بمتمد الدوله حاکم اصفهان
و غیره نوشته تماما معمول و عاری از حقیقت و مخالف
همه تواریخ است حضرت باب بهیل خود از شیراز
بطرف اصفهان عزیمت فرموده مدت چهل روز هم
در منزل آقا میرزا سید محمد امام جمعه اصفهان
مورد پذیرائی و تکریم قرار گرفته سپس چون علما
بمخالفت قیام کرده در صدر فتنه و فساد برآمدند
مرحوم معتمد الدوله حضرت باب را بعنوان اعزام
بپهران از اصفهان حرکت و از راه دیگر باصفهان
عودت داده مدت چهار ماه در حیاط سر پوشیده
خود حضرتشان را پذیرائی و اعزاز و اگرام فوق العاده
نموده و پس از صدور رساله نبوت خاصه در جواب
سئوال معتمد الدوله و مشاهده اطوار و احوال رحمانی
و آثار الهی از آن ذات مقدس عاقبت موفق بایمان
میگردد و چون اعزاز و احترام فوق العاده معتمد الدوله
و ایمان و ایقانش را در ساحت مقدس آن مظهر الهی
معلوم بوده نویسند ه جزوه اعترافات سیاسی خواسته
است در اینجا نیز رخنه و شبهه ای ایجاد کرده مراتب
تکریم و تواضع معتمد الدوله را بتوصیه و سفارش موهوم
کهنیاز القوروکی نسبت دهد .

۸- در صفحه ۱۵۷ چاپ خراسان مینویسد
 " او را از بیراهه بطرف قزوین و از آنجا یکسره
 بچهریق بردند " و نیز در همان صفحه مینویسد
 " باری سید را در چهریق بدار کشیدند " سابقا
 در این باب توضیحاتی دادیم که این مطالب بگلی
 بر خلاف حقیقت و همه تواریخ است و جعلیت آن آشکار
 و بهمین مناسبت در نسخه چاپ طهران هر دو قسمت
 را تغییر داده و در صفحه ۳۴ و ۳۵ آن بترتیب
 دیگر نوشته و با جعلیات دیگری که در نسخه چاپ
 خراسان نیست مشروط نموده اند حقیقت واقع آنست که
 پس از فوت معتمد الدوله برادرزاده اش گرگین خان
 نه متصدی حکومت اصفهان شد بحکومت مرکزی راپورت
 داده سعایت نمود که حضرت باب در اصفهان هستند
 و ممکن است فتنه و فساد شروع شود لذا بدستور
 مرکز حضرتش را از آنجا بشدت و خشونت تامه بطرف
 طهران حرکت داده پس از بیست روز اقامت در قریه
 کلین فشافویه حضرتشان را از کنار شهرها حرکت
 داده به تبریز بردند و از آنجا پس از چهل روز اقامت
 بقلمه ماکو برده نه ماه حبس نمودند و از آنجا نیز
 بقلمه چهریق فرستاد دو سال و سه ماه حبس

شدید کردند و عاقبت بدستور و اقدام میرزا تقی خان امیرکبیر مجدداً به تبریز آورده در ۲۸ شعبان ۱۲۶۶ مصلوب و تیر باران و شهید نمودند و این قضایای تاریخیه نزد جمیع مورخین مسلم و در کلیات آن ابداء اختلافی نیست پس آنچه در یادداشتهاى معمول بنام کینیاز د القوروکى در این باب نوشته اند خواه در نسخه چاپ خراسان و خواه در نسخه چاپ طهران جز مطالب موهوم و معمول چیز دیگری نیست.

۹- در صفحه ۱۵۷ نسخه چاپ خراسان مینویسد

" پس از آنکه خبر کشته شدن سید پطهران رسید من میرزا حسینعلی را گزافتم جنجال بر پا نماید و چند نفر دیگر که سید را ندیده مرید شده و تعصب دین پیدا کرده بودند تیری بطرف ناصرالدین شاه انداخته یکصد مرد را گرفته و بزجر کشتند میرزا حسینعلی و میرزا یحیی و چند نفر از دوستان محرم مرا هم گرفتند من از آنها ضمانت کردم و با هزاران زحمت همه کارکنان سفارت حتی خود من شهادت دادم که آنها بایی نیستند آنها را از مرگ نجات داده به بغداد روانه شان نمودم "

..... این مطالب هم مثل مطالب سابقه تماماً موهوم و معمول

و بگلی بر خلاف حقیقت و تاریخ است زیرا از تاریخ شهادت حضرت باب در تبریز که در ۲۸ شعبان ۱۲۶۶ واقع شده تا حادثه تیر زدن بنامصرالدین شاه که در شوال ۱۲۶۸ رخ داده متجاوز از دو سال فاصله است و در این بین هیچ سروصدائی بلند نشده و حتی در رمضان ۱۲۶۷ هم برای تسکین اوضاع و اخطاد ناراضغنیه و بغضای معاندین بر خلاف آنچه که در جزوه اعترافات سیاسی مندرج است حضرت بهاء الله با اجازه دولت سفری بمقتبات میفرمایند و در حدود یکسال از ایران غائب بودند تا اینکه میرزا تقی خان امیر کبیر بجزای عمل ننگین خود یعنی اقدام بشهادت حضرت باب گرفتار و در نا شان بامر شاه مقتول گردید و میرزا آقا خان نوری بمقام صدارت میرسد در این هنگام حضرت بهاء الله در رجب ۱۲۶۸ بایران و طهران عودت میفرمایند در این موقع در افجه لواسان در ایام تابستان مشغول پذیرائی و ملاقات اعیان و رجال بودند که حادثه سوء قصد نسبت بشاه واقع میگردد و چون حضرتشان بزعامت و قیادت این طایفه معروف بودند با اینکه پس از واقعه مذکور خود بشمران

تشریف بردند مع هذا دستگیر شده و بانبارشاهی
یا سیاه چال طهران آورده با عده کثیر دیگری از بایان
که مأخوذ نمودند محبوس و در غل و زنجیر گرفتار
ساختند ولی میرزا یحیی ازل برادر کهنتر حضرت
بهاء الله چون همواره خائف و متواری بود بر این
حوادث گرفتار نمیشد چنانچه در این سانحه نیز
از گیلان بکرمانشاهان فرار کرد پس برانگیختن
حضرت بهاء الله پس از شهادت حضرت باب و جنجال
بر پا نمودن و گرفتاری میرزا یحیی همه کذب و جعل
محض است و ضمانت و شهادت دادن کینیازد القوروکی
باینکه آنها بابی نیستند و باین سبب از مرگ نجات
یافتن آنان هم مطالبی است کاملاً کذب و موهوم
زیرا حضرت بهاء الله در ضمن استنطاقات بیان
فرمودند که مرتکبین توطئه جاهل بوده دسیسه
از روی فکر و بصیرت اشخاص مجرب و کار از موده
تر تیب نیافته زیرا اگر اشخاص عاقلی محرك واقعه
بودند اقدام بگذارن ساچمه در میانچه نمینمودند
لذا پس از شهادت جمع کثیر عاقبت حضرت بهاء الله
از دخالت در این قضیه براءت حاصل فرمود مازسجن
طهران از ادولی از اسپران نفی به بخداد شدند

شرح سجن انبار شاهی را حضرت بهاء الله در کتاب
ابن الذئب خطاب باقا نجفی مجتهد اصفهانی چنین
میفرمایند قوله الاعلی :

” این مظلوم در ایامی که حضرت سلطان ایدیه الله ربّه
الرحمن عزم توجه باصفهان نموده اذن حاصل کرده
قصده زیارت بقاع مقدسه منوره ائمه صلوات الله علیهم
نموده و بعد از رجوع نظر بگرمی هوای دارالخلافه
و شدت آن بلواسان رفتیم و بعد از توجه حکایت حضرت
سلطان ایدیه الله تبارک و تعالی واقع و در آن ایام
امور منقلب و نار غضب مشتعل جمعی را اخذ نمودند
از جمله

این مظلوم را لعمرا لله ابداد داخل آن امر منکر نبودیم
و در مجالس تحقیق هم عدم تقصیر ثابت معذرت
ما را اخذ نمودند و از نیاوران که در آن ایام
مقر سلطنت بوده سر برهنه و پا برهنه پیاده با زنجیر
بسپین طمهران بردند چه که یک ظالمی سواره همراه
کلاه از سر برداشت و با سرعت تمام با جمعی از میر
غضبان و فراشان ما را بردند و چهار شهر در مقامیکه
شبه و مثل نداشت مقر معین نمودند اما سجن که مقر
مظلوم و مظلومان بود فی الحقیقه دخمه تنگ و تاریک



از آن افضل بوده و چون وار حبس شدیم بعد از ورود ما را داخل دالانی ظلمانی نمودند از آنجا از سه پله سراشیب گذشتیم و بمقبره معین نموده بودند رسیدیم اما محل تاریک و معاشر قریب آمد و پنجاه نفوس از سارقین اموال و قاتلین نفوس و قاتلین نفوس و قاتلین نفوس و قاتلین نفوس مع این جمعیت محل منفذ نداشت جز در بقیه وارد شدیم اقلام از وصفش عاجز و روای منتنه اش خان از بیان و آن جمع اکثر بی لباس و فراسو الله يعلم ما ورد علینا فی ذلك المقام انتن الا ظلم و در ایام ولیالی در سجن مذکور در اعمال و احوال و حرکات حزب بابی تفکر مینمودیم که مع علو و سمو و ادراک آن حزب آیا چه شد که از ایشان چنین عملی ظاهر یعنی جسارت و حرکت آن حزب نسبت بذات شاهانه و بعد این مظلوم اراده نمود که بعد از خروج از سجن بتمام همت در تهذیب آن نفوس قیام نماید

۱۰- در صفحه ۱۵۸ نسخه چاپ خراسان

عبارات زشت و رکیکی بصرف تهمت و افترا نوشته گشته فی الحقیقه قابل شن و توضیح نیست زیرا پول دادن باشخاص عوام و فریب دادن آنان برای قبول و تبعیت این دین و تهیه الواج و کتب از سفارت روسی و غیرها

بقدری واضح البطلان است که احتیاجی به بیان ندارد نفوس ثابته راسخه وعده از فضلا و دانشمندان عالی مقام در همان اوان در سلك پیروان و فدائیان حضرت بها^۱ الله بوده اند از قبیل آقا ملا محمد فاضل قائمی ملقب به نبیل اکبر و آقا سید جواد کربلائی و ملا صادق مقدس خراسانی و آقا کمال الدین نراقی و شیخ سلطان کربلائی و زین المقربین ملای نجف آبادی و کثیری از امثال آن بزرگواران که جان پر کف پروانه وار طائف حول آن یگانه شمع بزم الهی و از مقامات شخصی وهستی خویش صرف نظر کرده در ایام بغداد مشرف وقائم بخدمت بودند ایا این قبیل اشخاص رامیتوان جزو مردم عوام و فریب خورده ویا گریخته و پاردم سائیده دانست که در همان صفحه ذکر میکند " و هر گریخته و پاردم سائیده را که دیگر روی رفتن وطن نداشت با مبلغی وجه باسـم زیارت کربلا پیش میرزا حسینعلی میفرستادم تا جمعیت زیادی بدو را وجع شد "

بدیهی است از این عبارات جز توهین و جلب نظر مردم بی اطلاع مقصودی در بین نیست بملاوه حضرت بها^۱ الله در سال ۱۲۶۹ وارد بغداد شدند و بواسطه

رفتار های نا پسندیده و عطیات غیر مرضیه بعضی از مدعیان ایمان بحضرت باب مگرد او منفرد از بین جمع خارج و بکوشهای سلیمانیه تشریف برده عزلت و انزوا گرفتند بطوریکه مدت دو سال هم کسی از ایشان خبری نداشت و دلها از آتش ^{خفت} هجران و فراقش میگدا تا اینکه عائله سارکه بوسائل غیر منتظره از محل هجرت حضرت بهاء الله آگهی یافته باستدعا و الحاح تمام مراجعت حضرتشان را خواستار شدند وقتی مراجعت به بغداد فرمودند مصادف با سال ۱۲۷۲ هجری مطابق ۱۸۵۵ میلادی بوده که دیگر کینیاز القوروکی از ایران رفته و وزیر مختار روسیه در ایران نبوده است یعنی از سپتامبر ۱۸۵۴ میلادی مطابق ۱۲۷۰ هجری وزیر مختار دیگری از روسیه بایران آمده است پس ادعای پول دادن و اعزام هر گریخته و پاردم سائیده را باسم گریلا به بغداد دروغی است کاملاً بی فروغ زیرا کینیاز القوروکی دیگر در ایران نبوده است و جمعیت زیادی هم هیچوقت حتی در اواخر ایام بغداد بدور حضرت بهاء الله جمع نشده زیرا حکمت و مصلحت نشر و تبشیر امرالله مقتضی سیر و سفر و پراکندگی مومنین در بلاد ومدن بوده است و در موقع مهاجرت

از بغداد باسلامبول هم جمعا هفتاد و یکنفر از نساء
 ورجال واطفال جزو ملتزمین حضرت بهاء الله بودند^{ند}
 اما انازیب عجیبه فی که در صفحه ۱۵۸ و ۱۵۹ چاپ
 خراسان نوشته که الواح و اللوائح را کارکنان سفارت
 روس و یا وزارت امور خارجه روسیه تهیه کرده و میفرستاد
 غریب تراز مفتریات و جعلیات دیگر است آیا الواح
 و آثارى که مملو از حقایق و معانی کتب آسمانی و کشف
 و بسط رموز صحف ربانی و معارف الهی بوده از قبیل
 کتاب ایقان و هفت وادی و جواهر الاسرار و کلمات
 مثنونه و غیرها که جالب و جالب هر دانشمند منصف
 و حجت بالغه بر هر طالب حقیقی است از منصبی که
 بجز مسائل مادی و سیاسی و دیپلماسی تراوش نمیکند
 ممکن است ظاهر شود از کوزه برون همان تراود که در
 اوست بلی در دوره اسلام و ادوار سالغه نیز منکرین
 و معاندین مظاهر الهیه قرآن مجید و سایر کلمات
 و آیات الهی را بقدری نا چیز تصور میکردند که آنها
 را ساخته و پرداخته دست و قلم غیر میپنداشتند و به
 نویسندگان نهانی دیگری نسبت میدادند چنانچه
 در قرآن در سوره نحل میفرماید " ولقد نعلم انهم
 یقولون انما یعلمه بشر لسان الذی یلحدون الیه اعجمی

و هذا لسان عربی مبین * یعنی میدانیم که میگویند بشری این کلمات را با و میآموزد و حال آنکه زبان کسی که مقصود آنها است عجمی است و این قرآن زبان عربی آشکاری است - حال آیا از فکر و لسان کارکنان سیاسی تأویل کلمات متشابهه و حل معضلات مسائل الهیه و طرق سلوک الی الله و انقطاع از ما سوی الله و آیات بینات جاری میشود ؟

آیا همین مطلب بنفسه دلیل جعلیت این افتراءات و اعترافات نیست راستی یکی از مصداقین آیه مبارکه - مذکوره که در این ایام ظاهر شده همین اظهارات یا ادعاهای جعلی است که بیان روحانی الهی را - ناشی و منبث از زبان سیاسی نفسانی دانسته است و نیز بهمین معنی در سوره فرقان میفرماید :

” و قال الذین کفروا ان هذا الا افک افتریه و اعانه علیه قوم اخرون فقد جاوا ظلما وزورا و قالوا اساطیر الاولین اکتسبها فیهی تملى علیه بکرة و اصیلا قل انزلہ الذی یملم السرفی السموات والارضین انه کان عفورا رحیما“
یعنی کافران گفتند این قرآن جز دروغی که افترا زده است چیزی نیست و قومی دیگر هم او را در این دروغ و افتراء کمک کرده اند ولی این نسبت ظالم و باطل است

و نیز گفتند که این قرآن همان افسانه های پیشینیان است که بوسیله دیگران نوشته و شب و روزها خواند همیشه بگو قرآن را آن کسی فرستاد که اسرار آسمان و زمیــــن را میداند انتهی

پس اظهارات جاعل اعترافات سیاسی کاملاً شبیه بافترا^ت است که در زمان گذشته بحضرت محمد مصطفی و کتاب قرآن بسته اند و گفته اند که دیگران با او در تهیه قرآن کمک کرده اند و یا اصلاً دیگران نوشته و با او تلقین کرده اند .

۱۱- در صفحه ۱۵۹ چاپ خراسان نوشته " بالاخر

آنهارا از آنجا بوسیله تحریک دولت ایران بمکاروانه نمود و دولت روسیه بتربیت آنها پرداخت و خانه و مکان برای آنها ساخت " سابقاً شرحی در توضیح و رفع این شبهات و ارا حیف و تناقض آن بامندرجات صفحه ۳۶ و ۳۷ نسخه چاپ طهران نوشته و ثابت نمودیم که این مطالب بر خلاف حقیقت و تاریخ است و عجب این است که در این یادداشتها ادعا شده که بغداد نقطه مهم برای سیا

ست هندوستان است و آنجا را برای ادامه عطیات جاسوس

انتخاب کرده حال چه شد یکمرتبه سیاست هندوستان از بغداد بمکا منتقل شد اهل انصاف خود قضا و سنجند

۱۲- در صفحه ۱۵۹ چاپ خراسان مهنویسد

” در این اثنا میرزا یحیی و میرزا حسینعلی سرریاست با یکدیگر بهم زده و میرزا یحیی زیر بار برادر خود نرفت معلوم شد تحریک رقبای ما سبب اختلاف آنها شده میرزا یحیی از میرزا حسینعلی جدا شده بطرف جزیره قبرس رفت و در آنجا متاهل شده خود را بنام صبح ازل معرفی نمود . ”

حقیقت قضیه بطوری است که سابقا نیز اشاره شد که پس از نفی حضرت بهاء الله از بغداد باسلامبول و ادرنه و اقامت قریب پنجسال در این شهر اروپائی عثمانی که در تمام این مدت میرزا یحیی ازل جزو همراهان حضرت بهاء الله بشمار میرفته عاقبت از ادرنه حضرت بهاء الله را با جمعی از همراهان همگام و ازل را از ادرنه بقبرس نفی کردند نه انیکه میرزا یحیی خود از برادر جدا شده باشد بلکه دولت عثمانی این اقدام را نمود هاست و اما راجع باختلاف بین آنان بر سر ریاست متأسفانه در این وجیزه جای بسط این مقال نیست که از روی آثار و کتب و توقیعات حضرت باب ثابت نمائیم که میرزا یحیی ازل مقامی جز مراتب نداشته و بصریح کتاب بیان و اخبار اسلامی پس از ظهور حضرت باب یعنی قائم آل محمد زکریا و جانشینی در بین نبوده حضرت

باب بشارت بظهور من یظهره الله فرمودند ولی میرزا یحیی ازل نه وصی بود و نه ادعان من یظهره الله بودن را مینمود حضرت بهاء الله من یظهره الله وموعود اعظم آتیب مقدسه بوده اند که طبق نصوص حضرت باب در سنه ۹ ظهور فرمودند و میرزا یحیی ازل و کلیه حروف حق و مرایا و اولاد شهدای دوره بیان می بایستی طبق بیانات صریحه حضرت باب بقدر لمعه فی در قبول و ایمان بحضرت بهاء الله تأمل و توقف نمایند زیرا ظهور من یظهره الله مشروط بهیچ شرطی نبود هاست اهل طلب و تحقیق چون بکتاب بیان و سایر آثار حضرت باب مراجعه نمایند این معنی کاملاً مکشوف میگردد اما از جنبه شخصی و تاریخی میرزا یحیی ازل برادر کوچکتر حضرت بهاء الله بوده که از مادر جدا بوده اند و تقریباً دوازده سال کوچکتر و همواره در ظل تربیت برادر و تابع و مستفید از آنحضرت بوده چنانچه از تقریر خود ازل که در کتاب نقلة الکفای نقل شده و پروفیسر برون مستشرق انگلیسی کتاب مزبور را طبع و نشر نموده معلوم میشود ایمان بظهور حضرت باب را نیز به تبعیت از برادر معظم خود بدست آورده تقریر ازل در کتاب مزبور چنین است " اول بلوغ

ظهور امر حضرت شد دوست داشتم که تقلید عالمی
 از علمای دین نمایم متفحص احوالات ایشان بودم در
 آن هنگامه جناب اخوی اصحاب حضرت را بخانه
 میآوردند و شبها صحبت میداشتند و نوشتجات ایشان
 را میخواندند من هم در جزه گوش فرا میداشتم تا آنکه
 يك مناجات از ایشان را خواندند که در او فقرات فآه
 آه یا الهی بسیار داشت جذابیت روح این لکمه دل مرا
 گرفت و صحبت ایشان رسوخ نمود بمدها را احادیث
 ائمه دین و آثار مبین ایشان را دیدم یقین نمودم و
 ازل در کتاب مستیقظ خود مینویسد " قلت یا اخوتی
 فاکشفوا عن وجهی قناع الامران اعرف الامرواضحا و
 السبیل لا عاوانی کنت الصخ اللسان لا اقدر ان اتکلم
 ولا ادري من شیئی هل یکن عندکم من حجة یطمئن
 قلبی و تستریح نفسی قالوا بلی عندنا من حجة یمجز
 عنها کل شیئی و ما فی السموات والارض قلت ارونسی
 حتی اهتدی بهدیکم واشکر الله ربی بما اتاکم و اتانی
 و هدانی بکم و ماجعلنی شقیا بل جعلنی تقیاهناک
 اتونی بکتاب و هو مشتمل بسورات محکمات و آیات
 متقنات کتب فی راسه احسن القصص و قیوم الکتب . . .
 الی آخر "

که خلاصه آن این است که من چیزی نمیدانستم زبانم
الکن و در حجاب بودم و از برادران خود طلب
حجت کردم و آنها کتاب احسن القصص حضرت باب
را بمن ارائه دادند زیارت و تصدیق کردم
اینکه از هر دو این عبارات معلوم میشود که ازل ایما^ن
خود را از برادران و مخصوصا از حضرت بهاء الله
اخذ کرده نه اینکه خود مستقلا واصله توانسته باشد
حقیقت را دریابد و یا در عالم امر اصالت و شاخصیتی
داشته باشد .

ولی حضرت بهاء الله از همان سال اول ظهور موقع
عبور جناب ملاحسین بشرویه از طهران بخراسان
همینکه آیات و کلمات حضرت باب را ملاحظه فرمودند
قیام به هدایت خویش و بیگانه فرموده امر حضرت باب
و حرکات و اقدامات اصحاب را تحت نظر و سرپرستی
خود قرار داده و با وجود شهری که نزد ارکان
دولت و ملت داشتند مجاهدات عظیمه در نشسر
و اعلائی امر حضرت باب فرمودند و در تمام مسواری
بلایا و صدمات وارده نیز باستقامت کبری قائم بودند
و از مهرزا یحیی ازل اثر و ثمری و یا سر و صدائی نبود
و عنوان و اظهار وجودی نداشت وقایع هولناک و —

صدمات اولیه وارده بر بابیان چنان مشارالیه را خائف
 و هراسان ساخته بود که در جمیع موارد پنهان و متوار^ی
 بود مگر در اوقاتی که فی الجمله آرامش و آسایشی
 حاصل میشد جزو همراهان و ملتزمین حضرت بهاء الله
 منسلک میگشت چنانچه در حادثه سوء قصد دو نفر
 بابی بناصرالدین شاه از بندر انزلی فرار با لباس
 مبدل بگرمانشاه رفته و در صدمات فزاینده و اضطهاد^{ات}
 عجیبه ای که بر حضرت بهاء الله و اصحاب در طهران
 وارد شد و جمع کثیری پس از حبس در انبار شاهسی
 جام شهادت کبری نوشیدند و خود حضرت بهاء الله
 نیز پس از چهار ماه سجن شدید در زیر زنجیر معروف بقر
 کهر نفی به بغداد شدند او در تمام این مراحل
 غائب و خائف و هارب بود تا اینکه بعهدها بگروه
 همراهان حضرت بهاء الله در بغداد پیوست و نصیبی
 از بلاهای مبرمه و قضایای الهیه نداشت و در مدت
 اقامت بغداد هم غالباً از خوف و خشیت مخالفین
 در زاویه خوم پنهان و تا مطمئن نمیشد با کسی ملاقات
 نمیکرد ولی حضرت بهاء الله در مقابل جمیع اعداء و
 ارکان دولت و ملت و علمای متنفذ عتبات عالیات جز
 همان دو سال که در اثر عطیات بیرویه بعضی از مدعیان^ن

ایمان هجرت و عزلت گزیده بودند بقیه اوقات را علناً و چهارا ایستاده و بنشر تعالیم الهیه و تبشیر نفوس مقبله و هدایت و تربیت بابیان و نزول الواح و آثار مهمه کثیره که امروزه در شرق و غرب عالم مورد استفاضه ارباب طلب و تحقیق است مشغول و قائم و معشروف بودند و بهمین مناسبت مورد حقد و حسد و غل و بغضای علمای عتبات و اعدای دیگر قرار گرفته تا اینکه مجدد آتش فتنه و فساد مخالفین مشتعل و شیخ عبدالعسین مجتهد طهرانی و میرزا بزرگ‌خان نازیرداز دولت ایران را پورتهای مکرر افترا آمیزی بدربار ایران فرستاده ناصرالدین شاه را متوحش و بر آن داشتند که اقدام شدید و جدیدی نسبت به حضرت بهاء الله بعمل آورد و همین قضیه منجر بنفی حضرت بهاء الله باسلامبول و بعد ادرنه گردید و در این مواقع هم اسم و رسمی از میرزا یحیی ازل در السن و افواه نبود و وجودش نزد اولیای دولت ایران و علمای اسلام بکلی غیر معروف و غیر مذکور بوده چنانچه در مکتوب میرزا سعید خان وزیر امور خارجه ایران که به حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله سفیر ایران در باب عالی در تاریخ ۱۲ ذی حجه ۱۲۷۸ با مر

شاه نگاشته و چاره جوئی در رفع و دفع این این طایفه را مصرأ خواسته این عبارات مندرج است .

" جنابا بعد از اهتمامات بلیغه که در قلع و قمع فرقه ضاله خبیثه بابیه از جانب دولت علیه بان تفصیل که آن جناب میدانند بتصریح رسید الحمد لله ریشه آنها بتوجهات خاطر همایون سرکار اعلیحضرت قویشو شاهنشاه جمجاه دین پناه ارواحنا فداه گنده شد مناسب و بلکه واجب این بود که بر اهدی و فردی از آنها ایقا^ه نشود خاصه که در قید و بند دولت هم گرفتار شده باشند ولی از اتفاق وسو^ه تدبیر پیشکاران سابق یکی از آنها که عبارت از میرزا حسینعلی نوری است از حبس انبار خلاصی و برای مجاورت عتبات عرش درجات مرخصی حاصل کرد و روانه شد و از آن وقت تا حال چنانچه آن جناب اطلاع دارند در بغداد است . . . باوصف اینها از برای دولت علیه دلیل کمال غفلت و بی احتیاطی بود که از این اوضاع وخیم الما قبه صرف نظر کرده در صدور چاره و رفع آن بر نیاید اری تحت الرماد و میض ناز و ^{باجله} پوشش ان یکون لها ضرام . . . لهذا دوستدار بر حسب امر قدر قدرت همایون سرکار اعلیحضرت شاهنشاه ظل الله

ولی نعمت کل ممالک محروسه ایران روحی فداه مأمور
 شد که مراتب را بتوسط چاپار مخصوص باطلاع آن حنا
 رسانیده مأموریت بدهد که بلا درنگ از جنابان
 عالیجاهان صدر اعظم و ناظر امور خارجه آن دولت
 وقت شواسته مطالب را به طوریکه دوستی و مودت —
 د ولتین علییتن اقتضا دارد و نیکخواهی و عقل متین
 جنابان معزی الیهما دعوت نماید بمیان بگزارد
 و در میان آن دقت و تعمق وافق بگارببرد و رفع
 آن مایه فساد را از مثل بغداد بجائی که مجمع فرق
 مختلفه و نزدیک بحدود ممالک محروسه است از کمال
 خیر اندیشی و بی غرضی ایشان بخواهد این مسئله
 در نظر اولیای دولت مسلم است که نباید میسرزا
 حسینعلی و خواص اتباع او را در آنجا گذاشت . . .
 الی آخر " و اگر خوف از تاویل نبود تمام این مکتوب
 و نیز مکتوب ثانی میرزا سعید خان درج میشد و تا
 اینجا که درج شد معلوم گردید که دولت ایران و علمای
 معتبات جز حضرت بهاء الله کسی را زعیم و قائد این
 قوم نمیشناختند و دیگران را جزو اتباع حضرتشان
 میدانسته اند و حتی از آنچه در اوایل مکتوب
 نوشته است که همه بابیه قلع و قمع شدند جز یک نفر

میرزا حسینعلی نوری معلوم میشود که اصلاً میرزایحیی ازل هیچگونه شهرت و یا شخصیت عالی و مقام روحانی نداشته که حتی نام او را نبرده اند و عاقبت از بغداد مجدداً از ترس و وحشتی که داشت از گروه همراهان حضرت بهاء الله جدا شده و با اسم و عنوان عاریتسی متوارث و در بین راه بهیئت مهاجرین و طائفی— حول حضرت بهاء الله ملحق و در اسامبول و ادرنه جزو همراهان بود و اینکه جعل کنندۀ اعترافات سیاسی نوشته است میرزا یحیی از میرزا حسینعلی جدا شده بطرف قبرس رفت و در آنجا متأهل شد و دروغ متوالی در یک جمله است زیرا اولاً از ادرنه با مر و فرمان سلطانی حضرت بهاء الله را در سنه ۱۲۸۵ هجری با عده ای از پیروان و بستگان همگام و ازل را با چند نفری بجزیره قبرس بردند نه اینکه خودشان آنجا رفته باشد .

ثانیاً اینکه نوشته در آنجا متأهل شده از خیالات واهی یا بی اطلاعی نویسنده یاد داشتها بوده زیرا در ایام اقامت بغداد میرزا یحیی ازل **عالمهای** متعدده گرفته و سه عیال و یک دختر و سه پسرش جزو ملتزمین حضرت بهاء الله از بغداد بمهاجرت رفته اند.

واینکه حکومت از زمان نفی حضرت بهاء الله وازل از ادرنه
 شخصیتی برای ازل قائل شده اورا از همراهان حضرت
 بهاء الله جدا کرده بقبرس فرستاد برای این بود که در
 ایام ادرنه رسماً پرده از امر الله برداشته شده و حضرت
 بهاء الله شروع بتأسیس و تشریح دیانت مقدسه بهائی
 فرمودند یعنی موعود اعظم جمیع ادیان ومن یظهره الله
 منتظر در درویشان چهاراو علنا کشف نقاب فرموده در
 ظهور اعظم شروع گردید در اینمواقعکه میرزایحیی ازل هم
 میبایستی طبق دستورات محکمه حضرت بایب اطاعت
 صرفه وایمان خالص بحضرت بهاء الله قیام نماید بالعکس
 اباواستکبار ورزیده وبتحریرک و اغوای چند نفری بنای ترم
 ومخالفت گذاشت چون اکثر بابیان و همراهان موفق بایمان
 وازعان بحضرت بهاء الله شدند آتش حقد و حسد و بغض
 وکینه اووسایر مخالفین شعله ور گردید ومخالفت داخل
 آنان بسعایت وشکایت نزد حکومتوالقای فتنه وفساد از
 طرف ازلیان منتهی وهمین معنی باعث نفی از ادرنه وجود
 کردن ازل از گروه همراهان و پیروان حضرت بهاء الله گردید
 واین مطلب نزد کل مسلم است که ازل دعوی همسری با حضرت
 بهاء الله یا ادعای من یظهره اللهی نداشته و فقط

علم طفیان را بر ضد حضرت بهاء* الله از ایام ادرسه
 بر افراشته و مطرود گردید و اینکه جاعل و ناشر " اعترافات
 سیاسی " در دنباله همان مطلب نوشته است " خود را -
 بصحیح ازل معرفی نمود " اینهم از اشتباهات و اغلاط
 فاحشی است که مستربرون و بعضی از ازلیان آنرا نشر و مرد^{می}
 که از اصل امر و حقیقت واقع خبرند دارند اورا بنام میرزایحیی
 صبح ازل میخوانند و حال آنکه اهدا عنوان صبح ازل در حق
 او از قلم مبارک حضرت نقطه اولی صادر نشده و اوفقط بلقب
 و عنوان ازل مذکور و معروف گردید و این اصطلاح صبح ازل
 مأخوذ از حدیث کمیل است که معنی حقیقت را از حضرت علی
 ابن ابیطالب علیه السلام سؤال میکنند و حضرت علی جملا^ت
 عدیده فی در معنی حقیقت بیان میفرمایند و از جمله یکی
 این است " نور اشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل
 التوحید آثاره " و این معنی را حضرت نقطه اولی در کتاب
 دلائل السبعمه ذکر فرموده اند که در رتبه پنجم که
 گویا مقصود سال پنجم ظهور است آثار آن ظاهر
 میشود و این نیز اشاره بوقایع هائله قلمه
 شیخ طبرسی و شهادت جناب ملا حسین بشرویه
 و کثیری از اصحاب قلمه است چنانکه حضرت با بدرکتا^ب

اسما مہفرماید " قل ان نورالذی بشرق من صبح
الازل و کل به یخلقون نور قد اشرق ممن امن
من قبل کل شیئی باللہ کذلک یریکم اللہ حقایق
معارفکم باعینکم لعلکم فی موهوماتکم من بعد لا تنطقون
قل ان نقطۃ الاولی شمس الازل و ان ضیاء الصبح
من شمس الازل ان انتم تعلمون ذلک اول من قد
اصافاه اللہ لنفسه و کل به یخلقون " از این بیانات
مبارکہ معلوم میشود کہ شمس ازل خود حضرت نقطہ
اولی و صبح ازل کہ نورش مستفیض از شمس است اول
مؤمن بظہور است کہ سائرین پس از او بشرف ایمان
نائل شدند و این بدیہی است کہ در وصف جناب
ملا حسین بشرویہ است کہ اول من امن و ملقب
به باب الباب و در سنہ پنجم ظہور در قلعه شیخ
نابرسی برتیبہ منیعہ شہادت کبری فائز شدند و علت
ملقب شدن میرزا یحییہ ازل تطبیق عددی دو کلمہ
است کہ ہر دو کلمہ بحساب ابجد ۳۸ میشود و این
معمول بد و ظہور و بعد از آن بودہ کہ اسامی
بعضی از مؤمنین اولیہ بحساب عددی حروف ابجد
تأیید با کلمہ ثی میشد و آن شخص بآن اسم
جدید موسوم و معروف میگردد چنانچہ مثلا آقا

میرزا اسد الله تبریزی ملقب بدیان شد بواسطه تطبیق
عددی اسد بادیان و همچنین محمد بانبیل و غیره
و باین اعتبار هم الحاق کلمه صبح بازل بی مناسبت
است "

۱۳ - در صفحه ۱۵۹ سالنامه خراسان مینویسد
" ولی مادر صدق افتادیم عباس پسر میرزا حسینعلی
را بگزاریم درس بخواند عباس باذن اوت تر از پدرش
بود و خوب درس میخواند و بی نهایت در درس خواند
و مطالعه نمودن ساعی بود " این عبارات مختصر
جزوه " اعترافات سیاسی " نیز بدلی بر خلاف واقع
است زیرا وقتی که حضرت بهاء الله در اوایل سال
۱۲۶۹ از ایران باعائله مبارکه نفی به بغداد گردیدند
حضرت عبدالبهاء ارشد اولادشان باقلی نه ساله
بودند و کینیاز القوروقی منتهی تا سال ۱۸۵۴ میلادی
مطابق ۱۲۷۰ هجری وزیر مختار روسیه در ایران
بوده و از آن پس بروسیه مراجعت کرده شغل دیگری
داشته است و وزیر مختار دیگری در ایران بوده است
اگر فرض این است که مأمورین دیگر روسیه باین کار
مبادرت جسته اند او چگونه در ضمن عطیات و -
یادداشتهای خود درج کرده و اگر مقصود اقدام خود

او بوده که دیگر چنین سمت و ماموریتی نداشته که بتوان
باو نسبت داد پس این ادعا که ما در صدر افتادیم
عباس را بگذاریم درس بخواند در هر صورت واهی
و جعلی است و حقیقت حال این است که حضرت
عبدالبهاء در صفر سن در ایران تا سن ۹ سالگی
در آن طوفان بلایا و مضایقی که برای این عائله مبارکه
روی میداد وقت و فرصت و حالت مدرسه و مکتب رفتن
برای ایشان میسر نبوده و بعد هم که به بغداد مهاجر
فرمودند و قریب دوازده سال در آنجا اقامت داشتند
دنباله همان فتن و مصائب بل باشد و اعظم در بغداد
این عائله مقدسه را گرفتار انواع تضییقات و شدائد
ساخته فراغت و مهلتی برای تحصیل و تعلم نداشتند
و هم چنین در ایام ادرنه و مخصوصا عکا که بسجـن
شدید مبتلا بودند اوقات حضرت عبدالبهاء تماماً
حصص در مواجهه با مشکلات و بلایا و ملامت و مراقبت
در خدمتگذاری و تمشیت امور ظاهری حضرت بهاءالله
بوده و آتی از این عبودیت و جانفشانی غفلت نمیفرمود
و این مسئله نزد عموم مسلم است که حضرت عبدالبهاء
در همین مدرسه و محلی تلمذ و تعلم نجسته و جز
در دبستان الهی و جز از معلم رحمانی خود از کسی

چیزی نیاموختند و با اینحال به علم و کمالات و فضائل نامتناهی چنان جلوه و شهره آفاق شدند که احسبی قبل از ایشان چنین جلوه و سطوعی نیافته و منبسط هم نخواهد یافت .

۱۴- در صفحه ۱۵۹ سالنامه خراسان مینویسد " رقبای ما همواره الواح ضد و نقیضی را که نویسندگان ما تهیه میگردند افشا می نمودند و بواسطه شهرتهائی که داده بودند لابد شدیم اسم بابی را به بهائیی تبدیل کنیم " در خصوص الواح و آثار سابقا شرح دادیم که این آیات و کلمات جز از مصدر الهی و منبع علوم رحمانی صادر نخواهد شد و از مرکز سیاست و امور دنیوی جز همان مسائل مادی چیزی تراوش - نمیکند و اشاره بایات قرآنیه نیز کردیم که آیات قرآن را هم منکرین و مخالفین میگفتند از منابع دیگری است که به حضرت محمد ص کمک مینمایند و ابدًا تناقضی هم در الواح و آثار الهیه نیست بلی تناقض و تضاد و تغییر و اعوجاج در امور دنیویه و سیاسیه و مقالات و مقاولات بشریه بسیار است نه در حقایق و معانی روحانیه و تبدیل کلمه بابی ببهائی هم بهیچوجه از کسی و جائی جز از حضرت بهاء الله که موعود بیان بود ماند

ناشی نشده چنانچه حضرت نقطه اولی در بیان فارسی باب واحد ۱۶ از واحد ثالث میفرماید " طوبی لمن ینظر الی نظم بهاء الله و یشکر ربه فانه ینظره ولا مردله من عند الله فی البیان الی ان یرفع الله ما یشاء و ینزل ما یرید انه قوی قدیر " بطوریکه خلاصه میفرماید چاره بی نیست جز آنکه بهاء الله و — نظم او ظاهر شود و هر چه را که خواهد بردارد و آنچه را که خواهد نازل فرماید و این همان ظهور اعظمی است که مصداق وعود و بشارات کتب مقدسه خصوصا اسلام و دیانت بابی بود که میبایستی عالم را بنور الهی منور و جمیع ملل جهانرا با تعالیه و مبادی سامیه رحمانیه و تشکیلات متقنه متینه خود بصلح و اخوت عمومی و وحدت و محبت دعوت و سوق دهد این است که از ایام ادرنه همینکه مراحل اظهار و اعلان امر حضرت بهاء الله انجام گرفت و الواح طوک نزول یافت و شریعت بهائی در جریان تأسیس و تشکیل قرار گرفت نهضت بابی و کلمه بابی بر دینی جدید و پیروان جدید طبعا وحقا دیگر اطلاق نمیشد بلکه اصطلاح و نام اصلی این آئین تازه از لقب و عنوان مؤسس و شارع آن یعنی حضرت بهاء الله

(لقب مزبور نیز از سال چهارم ظهور حضرت باب
 در اجتماع بدشت به حضرتش تعلق گرفت) مأخوذ
 و بدیانت بهائی موسوم و معروف گشت . بملاوه
 در اوقاتیکه این آئین باین نام موسوم و مشهور گردید
 کینیا ز د القوروکی قریب ده سال قبل از آن از ایران
 رفته بوده است لذا نسبت دادن تخییر نام بابی
 ببهائی به کینیا ز د القوروکی ناشی از عدم دقت
 در جعل مطالب است .

۱۵- در آخر صفحه ۱۵۹ چاپ خراسان مینویسد
 ” نزدیک بود زحمات چندین ساله مرا که با پولهای
 گزاف باین پایه رسیده بود نابود سازند ما در ایران
 وسائلی برانگیختیم که هر کس دعوی بابی گری کند
 از میان برداشته شود ”

گذشته از اینکه کینیا ز د القوروکی که سالهای قبل
 از ایران رفته بود دیگر آنوقت کاری نمیتوانسته در ایران
 بکند که جزو عملیات و یادداشتها فرضی او قرار
 دهند اصولاً از همان سال اول ظهور حضرت باب
 یعنی سال ۱۲۶۰ هجری مطابق ۱۸۴۴ میلادی
 بفتوی و تحریک علما و هیجان و اقدام عامه مردم بابیها
 مورد صد مات و تضییقات شدید و سپس کشتارهای

هولناک بوده اند و این عملیات ننگین از همان سالهای اول ظهور تا این اواخر بلکه تا کنون در جریان بوده و همت و بلکه بعکس آنچه سازنده یاد داشتها گیناز د القوروی نوشته صدماتی که متوالیا از ابتدای طلوع دیانت بهائی مثل دوره بابی وارد میشده تمام متوجه بهائیان بوده و اتفاقا بایمان و ازلیان از زمان طلوع آفتاب بهائی گوئی همگسی در ظلمت شب پنهان و خود را بحجرت و عناویــــن مختلفه و مسالك و احزاب متنوعه از نظر هادور ساخته و بهمین ملاحظه صدماتی بآنها وارد نشده و نمیشود و تمام بارگران تضییقات و ابتلاات را بهائیان بردوش خود گرفته شجاعانه و مفتخرانه تحمل مینمایند نویسنده جزوه " اعترافات سیاسی " از این رواین مطلب را جعل کرده که میدانسته هنوز کسانی هستند حتی از دلبقه رجال و اشخاص نامی که فرق بین بابی و ازلی و بهائی را نمیدانند لذا صدمات وارده بر بهائیان را هم خواسته است باشتباهکاری به بایمان نسبت دهد .

۱۶- در اواخر صفحه ۱۵۹ و اول صفحه ۱۶۰

چاپ خراسان مینویسد " حتی در صدر افتابند که

یحیی را پس از آنکه نامش را بهائی ها . . . گذاشتند
 بدرك واصلش کنند زیرا اول من یظهره الله که مابین
 او وحسینعلی بر همخورد حسینعلی من یظهره الله
 شد و او را معزول کردند " قسمت اول این جملات
 بی معنی و بر خلاف حقیقت را از نسخه چاپ طهران
 برداشته اند گویا نویسندۀ ثانی " اعترافات سیاسی "
 بی برده که قصد واقدام بهائیان بکشتن ازل بکلی
 بر خلاف واقع بوده و بلکه ازل وازلیان در ادرنه
 قصد هلاک حضرت بهاء الله را داشته و حضرتش
 را مسموم ساختند ولی بارزوی خود موفق نشده اند
 علاوه بر این بطوریکه سابقا شرح دادیم ازل ابدا
 دعوی امر جدید یا وصایت حضرت باب و یاممن
 یظهره اللهی نداشته بلکه فقط در مقام انکار و
 لجاج و طفیان بر آمده میگفته است که حضرت بهاء^{الله}
 من یظهره الله نیست و من یظهره الله باید در سنه
 مستغاث یعنی ۲۰۰۱ سال دیگر ظاهر شود و این
 سرپیچی و طفیان ازل در ایام ادرنه واقع شد پس
 موضوع عزل و نصب من یظهره الله در بین نبود و کسی
 هم تا کنون حتی از پیروان ازل نگفته و ننوشته که
 ازل من یظهره الله بوده مگر در کتاب نقطه الکاف

که پروفیسر برون طبع و نشر نموده و بحاجی میرزا جانی
 کاشانی نسبت داده و بر فرض اینکه حاجی میرزا جانی
 چنین پیزی نوشته باشد بدیهی است که قبل از روشن شدن
 اوضاع و احوال ازل و مخصوصاً قبل از نشر احوال
 و دعاوی خود او چنین تصور بیجائی کرده ولی خود
 ازل و اتباعش ادا چنین داعیه نمی نداشته اند بلکه
 او را ثمره و مرآت یعنی آئینه می میدانسته اند و مرآت
 میبایستی همینکه آفتاب من یظهره الله طالع شد بدو
 لمحہ درنگ تقابل با شمس حقیقت جسته و ایمان
 و اطاعت و خضوع خود را اثبات نماید و میبایستی
 با حق بیانات و دستورات مبارکه حضرت نقطه اولی
 عمل کرده باشد از جمله در باب خامس عشر از واحد
 ثالث بیان میفرماید :

" مراقب ظهور بوده که قدر لمحہ می فاصله نشود ما
 بین ظهور و ایمان کل من امن بالبیان که بقدر طول
 الی المستغاث هم لایق نیست که بمانند " ولی ازل
 بهیچیک از تعلیمات حضرت نقطه اولی عمل و وفانکرده
 مصداق این بیان حضرت نقطه اولی گردید که در خطبه
 کتاب زهبیه میفرمایند . " لیمیزن عند طلوع شمس
 البها من وراء طمطم میم القضاکل الفجار من اهل

الفرار عن الاخيار من اهل القرار " وچون شیطان
از ظل رحمن فرار اختیار نمود .

۱۷- در صفحه آخر نوشته " ولی از بیسواری

من یظهره الله چه بگویم لوائحی که ماتهیه میکردیم
نمیتوانست بخواند چند کلمه از نخود خود داخل
آش مامیکرد و لوائح ما که سروتهی نداشت بواسطه
دخالت او بیمزه تر میشد معمهذا عوام چه میفهمند
حق و باطل چیست "

اولا بشرحیکه سابقا نوشته شد کینیا از القوروقی منتهی
تا سال ۱۸۵۴ میلادی مطابق ۱۲۷۰ هجری قمری
که اوایل ورود حضرت بهاء الله به بخداد بوده در
طهران وزیر مختار بوده و از آن تاریخ به بعد بروسیه
برگشت و در آنجا مشاغل دیگری داشته اینهم یکی
از اشتباهات و خبطهای نویسند ه و سازنده جزوه
" اعترافات سیاسی " است که تمام مطالب رانسنجیده
بهم بافته که بهیچوجه قابل تطبیق نیست .

ثانیا - آثار و آیات و کتب والواح حضرت بهاء الله
بزبانهای اصلی فارسی و عربی و ترجمه های آنها قسمتی
بالسنه مهمه عالم موجود و در دسترس علما و دانشمندان
جهان میباشد و این آیات و کلمات در مدت چهل

سال بهرور و بمقتضای مواقع و اوقات و اشخاص نازل گردیده و اینک در هر یک از کتاب خانه های مهم دنیا لا اقل چند جلد از ترشحات قلم اعلی موجود و خوانندگان آن کتب و زبر خود قضاوت فرمایند که این قهیل اظهارات مخالفین جز بر غرض و جعل بجیزی — حمل نشود و محتاج بدلیل نیست که آیات و کلماتی که مدار تحری حقیقت و عرفان و مفتاح معضلات کتب آسمانی و حلال مشکلات دینیه همه اهل ادیان و صلح دهند و الفت بخشنده جمیع احزاب و فرق و ملل متباغضه و مؤسس نظم بدیع جهان بر اساس وحدت و محبت عمومی استجز از منبع فیض و فضل الهی از جائسی صادر نگردد و باین جعلیات و اکاذیب مقام آن کلمات و آثار مقدسه و موهون و پست نشود در این مقام خوب است اهل فضل و کمال باشعار و اقوال فصحای عرب از مسیحی و مسلمان که معاصر حضرت بهاء الله بوده مراجعه فرمایند تا معلوم شود بزرگان علم و ادب آن حضرت را تا چه پایه ستایش کرده اند و نفوسی که در ایران فاقد هنر و دانش و انصاف و مطو از جهل و کینه و اعتساف اند نسبت بمقامی که مورد تعظیم و تکریم فصحا و بلفای غیر بهائی قرار گرفته تا چه حد توهین

و تحقیر نموده و خود را رسوا کرده اند اینک چند
فردی از اشعار بعضی شعرای معروف آن زمان
که در رثاء و تمزیت صعود حضرت بهاء الله بافق
اعلی در سنه ۱۳۰۹ هجری مطابق با ۱۸۹۲ میلادی
سروده اند محض نمونه نگاشته میشود .

از جمله در قصیده شیخ فاضل و ادیب کامل شیخ
عبدالمک شعیب این اشعار موجود است :

الم تر ان الله نادى بهائیه

بلى بابه المقصود للفوز بالقصد

لقد كان رب الفضل والعلم والتقى

و بحر الندى والجود والحلم والمجد

ترقى الى هام السماك بفضلیه

يفوح بهذا العصر كالمسك والندى

معادن اسرار وموضع حكمیه

ومظهر الطاف الاندية الحمده

و در قصیده فاضل ادیب امین فارسی معلم مدرسه

پرتستانت این قبیل اشعار انشاد شده :

هذا بهاء الله قد ترك الثرى

من حيث ناداه العزيز الاكبر

قد كان شمس الهدى وبدر فضائل
و مفاخر و ماثر لا تنكـر
و مقامه عن كل مدح قد عـلا
انى احارباى مدح ازكـر
فهو الذى استقصى الكمال مع العلى
والمجد و الجود الذى لا يحصر
و الحلم و العلم المجلد بالهدى
و الحزم و العزم الذى لا يحقر
و در ضمن قصيده حاجى محمد ابوالخلق كه يكى
از صلحا و مقدسين عكا بوده اين اشعار سرود شده :
يامن تسامى بالمعارف و النهى
واستا سر العقلا بحكمة عقله
ان الورى جزعت على فقد البها
جزعا تزعت القلوب لهولـه
ولذا بكيت دما على العلم الذى
ما عاد يا تينا الزمان بمثلـه
و رشيد افندى صفدى عضو مجلس بلديه عكا در ضمن
قصيده خود چنين سروده .

بهاء الله من قد حاز سرا
تلاء لا في الوجود له سناء
امام قد حوت علما وفضلا
ورشد امنه قد ظهرا لبهاء
باراك الحقيقه في المباني
فبان له على الفضل الملاء
بتحقيق اليقين على صلاح
وزهد لا يشوبهارياء
واز قصيده امين زيدان يكي از شعراى عرب نيز چنـ
شمر زيل نقل ميشود .
با امام الهدى و نور البهاء
اي لفظ يفيك حق المنرا
سيد كان بعثه للبرايا
خير غوث من واسع الا لا
بث روح الرشاد بالخق طرا
هاديا للحقيقة الفـرا
ظهرت معجزاته تتالاء
بينات كالبد رفى الظلماء
فاهدى كل عاقل بسناها
واحاط الضلال بالجهلاء

غاب من کان للنبوة اهـ

غاب من کان کعبه الفصحاء

فاکتسی العلم بمده بحداد

وارتدی بالسواد خیر رآء

واز این قبیل شعرای غیر بهائی که همه از اهل فضل و دانش و از ملل مختلفه بوده اند قصائد و اشعار مفصله سروده و نثرهای بلیغه انشاء و تقدیم داشته‌اند که در این وجیزه گنجایش پیش از آنچه بطور نمونه نقل شده ندارد

خیلی جای تأسف و تعجب است ذات اقدس که شعراء و فصحاء عرب از مسلمان و مسیحی و غیرهما او را معدن علم و فضل و حکمت و کعبه فصاحت دانسته‌اند معاندین ایرانی او مینویسند "از بی سوادى من یظهره الله چه بگوئیم لوائحی که ماتهیه میگردیم نمیتوانست بخواند" و حال آنکه سزاوار این بود که ایرانیان بیش از سایر ملل چنین وجود مقدسی را بستایند و باو فخر و مباهات کنند .
۱۸ - مطالب دیگر که در آخر جزوه در صفحه ۱۶۰ نسخه چاپ خراسان نوشته‌مانند سایر مطالب تمام خلاف واقع و کذب محض و توهین مردم و تحقیق

ایرانیان و مخصوصا اهانت بعلمای ایران است که اگر خواهند خود باید جواب جملات زیلرا بدهند .
 " عده ئی را هم اخوند های طهران و ولایات بابسی
 میکردند " بهترین مبلغ ما اخوند ها بودند . . .
 که مردم را دسته دسته کافر میکردند . . . و هر کس
 را هم طالب بودیم بوسائل محرمانه ای که داشتیم
 اخوندی را وادار میکردیم که او را بابی قلمداد کند
 وقتی که او را تکفیر میکردند یکنفر را پیش او فرستاده
 جز " دسته خودمان میکردیم بطوری اینتار بگریان
 افتاده بود که حد نداشت اغلب مردم از ترس ظلم
 و جور بهائی میشدند ماهر مجتهدی رامیتوا^{نستیم}
 بد نام و در انظار عوام و دولت متهم کنیم ."
 از جنبه بهائی ما مختصرا جواب این مطالب را داده
 و اینک هم اضافه میکنیم که هر کس پس از مجاهدت
 و تحقیق بهائی شود تازه گرفتار ظلم و جور و محرومیت
 از حقوق اجتماعی میشود حتی گاهی جان و مالش
 نیز هدر و مورد غارت و تجاوز اهل فساد و عناد میشود
 و هنوز هم این مظالم و فجایع خاتمه نیافته و بلکه
 جعل و نشر این قبیل جزوه ها نظیر " اعترافات سیاسی"
 برای تحریک احساسات متعصبان و ماجراجویان است

بقتل و غارت بیگناهان لاغیر — ولی سایر قسمتهای
 جملات مذکوره در اواخر جزوه " اعترافات سیاسی "
 ونیز بسیاری از عبارات مندرجه در اوایل و اواسط
 آن که مستقیماً طعن و توهین بملما و ایرانیان است
 هر چند مادر طی این وجیزه جعلیت و ساختگی بودن
 " یادداشتهای کینیز بالقوروی " را ثابت و آشکار
 گردیم ولی جواب سایر قسمتهای آن با کسانی است که
 طعن و تحقیر مستقیماً متوجه شان میباشد .

قسمت سوم — خاتمه

اینک که بشن دو قسمت گذشته این وجیزه معلوم
 شد که یادداشتهای منتشره باسم کینیز بالقوروی
 تماماً جعل و اتهام و افترا بوده مطالبی چند
 در خاتمه تذکارا نوشته میشود .

۱ — پس از آنکه متن جزوه " اعترافات سیاسی "

مطلوم شد نزد اهل فهم و انصاف ابدان وزن و اعتبار
 و ارزشی نداشته و ندارد دیگر مقدمه ناشر جزوه —
 چاپ خراسان و چند صفحه مؤخره نسخه چاپ طهران
 که فی الحقیقه هر دو متفرع بر آن اصل است مستلزم
 جواب و توضیحاتی نیست زیرا درختی که ریشه

آن کنده شد شاخ و برگش بالطبع خشک و سوخته خواهد شد .

۲- اگر قدری باوضاع و احوال مدنی و لشگری علمی و روحانی ایران در دوره فتحعلی شاه و محمد شاه نظر اندازیم می بینیم که قبل از ظهور و دیانت بابی و بهائی بقدری اوضاع عمومی ایران رو با انحطاط رفته بود که دیگر هیچگونه احتیاج با اقدامات منتسبه به کینیا ز القوروقی برای رخنه انداختن در حیات ملی و روحانی ایران نبوده و سیاست دولت تزاری روسیه در ایران پس از شکستهای پی در پی فتحعلی شاه و عقد عهد نامه های گلستان و ترکمن چای باوج قدرت رسیده چنان نفوذی یافته بود که دولت ایران اقدامی بدون میل و رضای دولت روسیه نمیکرده و حتی در سال ۱۲۴۱ و ۱۲۴۲ که آخرین و مد هشترتین جنگهای ایران و روسیه واقع شد و علمای اسلام مخصوصا آقا سید محمد مجتهد اصفهانی که ساکن عتبات بوده و برای اعلام و اقدام با امر جهاد بپهران وارد دولت و ملت را بجهاد دینی واعزام دستجات مجاهدین الزام کرده است چنانچه در ناسخ التواریخ جلد قاجاریه در ضمن واقیع سال ۱۲۴۱ مینویسد

این حدیث بدست بعضی از چاکران نایب السلطنه که از مصالحه با روسیان دلگران بودند گوشزد آقا سید محمد اصفهانی که ساکن عتبات عالیات بود گشت و او بکارداران شاهنشاه ایران نگاشت که این هنگام جهاد با جماعت روسیه فرض افتاده پادشاه اسلام را در این امر رأی چگونه است شهریار تاجدار فرمود که ما پیوسته باندیشه جهاد شاد بوده ایم و خویشتن را از بهر ترویج دین و رونق شریعت نهاده ایم جناب آقا سید محمد چون مکنون خاطر پادشاه را اصفاء فرمود بیتوانی از عتبات کوچ داده راه دارالخلافت برگرفت . . . روز جمعه هفدهم ذی قعدة جناب آقا سید محمد و حاجی ملا محمد جعفر استرابادزی و آقا سید نصرالله استرابادزی و حاجی سید محمد تقی قزوینی و سید عزیزالله طالبش و دیگر علماء و فضلاء وارد لشکرگاه گشتند و شاهزادگان و امراء ایشان را پذیره کردند و روز شنبه ۱۸ جناب حاجی ملا احمد نراقی کاشانی گشته از تمامت علمای اثنا عشریه فضیلتش بر زیادت بسود باتفاق حاجی ملا عبد الوهاب قزوینی و جماعتی دیگر از علماء و حاجی ملا محمد پسر حاجی ملا احمد که او

نیز قدم مجتهدین بود از راه برسد تمامت شاهزادگان
 و قاطبه امراء و اعیان نیز باستقبال بیرون شتافتند
 و جنابش را با تکبیر و تهلیل و مکانت و محلی جلیل
 فرود آوردند و این جمله مجتهدین که انجمن بودند
 باتفاق فتوی راندند که هر کس از جهاد با روسیان
 باز نشیند از اطاعت یزدان سر بر تافته متابعت
 شیطان کرده باشد شاهنشاه دیندار و ولیمهد
 دولت نیز سخن ایشانرا استوار داشت از میان
 معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب و حاجی میرزا ابوالحسن
 خان وزیر دول خارجه رزم روسیه را پسند ننمیداشتند
 و رضا نمیدادند مجتهدین ایشان را پیامهای درشت
 فرستادند و گفتند همانا شما را در عقیده و کیش
 فتوری است و اگر نه چگونه جهاد با کافران را مکروه
 میشمارید لاجرم ایشان دم در بستند و از آنسوی
 سفیر روس نیز چندانکه سخن از در صلح راند . . . و
 خواست تا مجتهدین را دیدار کند بلکه ایشان را از
 اندیشه جدال فرود آورد . . . مجتهدین در پاسخ
 گفتند که در شریعت ما با کفار از در مهر و حفاقت
 سخن کردن گناهی بزرگ باشد اگر چه روسیان
 از حدود ایران بیرون شوند هم جهاد با ایشان

را واحب دانیم . . . و در نتیجه تشکیل انجمن —
 علما و فتوای آنان دولت و ملت و علما^۱ دین کمر بر جنگ
 و جهاد بسته مجاهدین فی سبیل الله با افواج
 دولتی هازم سرحدات شدند ولی در شوشی و کنگه
 امیر خان سردار فرمانده قوای ایران مقتول و مجاهدین
 و فتوی دهندگان منهزم و متواری و قشون ایران نیز
 شکست یافت و عاقبت حال آقای سید محمد مجتهد
 را نیز در پایان واقعه شکست چنین مینویسد^۲ و این
 هنگام جناب آقا سید محمد که در میان علمای ایران
 فعلی نامبردار بود مراجش از اعتدال بگشت و از تبریز
 بیرون شده در بین راه بمرض اسهال و داع جهان
 گفته در جنان جاویدان جای کرد^۳ و پس از شکست
 قطعی قوای ایران و اشغال تبریز از طرف نیروی روسیه
 عاقبت در سال ۱۲۴۳ خاتمه کار منتهی به عقد
 معاهده معروف ترکمان چای گردید و من بعد طبق
 مواد عهدنامه و نیز در سایر امور جزئی و کلی ایران
 طرف اللباب دولت روسیه نفوذ کامل حاصل نمود که
 دیگر بهیچوجه احتیاج با اقدامات فرضی کینیسیاز
 القهروگی و احداث دین و مذهب جدید و رخنه
 در ارکان ملت و دولت ایران نبوده زیرا دیگر نه

از طرف دولت محمد شاه قاجار و ناصرالدین شاه و نه از طرف علمای شیعه با تجربه گذشته خطری متوجه روسیه نبوده است و اینهمه وقایع و نتایج حاصله قبل از ظهور دوره بایی و بهائی بوده و اقداماتی که به کینیاژ دال قوروکی نسبت داده میشود در حقیقت تحصیل حاصل بوده است .

و اما بر فرض صحت جاسوسی کینیاژ دال قوروکی و اقداماتش در برانگیختن نهضت بایی و بهائی چه نتیجهائی گرفتند و چه نفوذ و چه سیاستی بالاتر از آنچه قوای روسیه پس از شکست ایران بدست آورده بود حاصل نمودند و چه نفعی برای روسیه داشته است و اگر نهضت بایی و بهائی را برای منظور سیاست خود مفید میدانستند اقلاً بانفوذ و سطوت و قدرتی که در ایران داشتند پیروان این نهضت را مساعدت و نصرت میکردند و حال آنکه از همان بدو ظهور تا کنون مؤمنین باین دو ظهور مبارک همواره مورد شتم و لطم و قتل و غارت و هرگونه تضییق و اهانت بوده و هستند و با همه این احوال اهل بها* طبق نصوص صریحه و تعلیمات قویمه دینی خود بکلی از مداخله در امور سیاسی ممنوع و برکنار و مأمور و مکلفند که در هر مملکتی

مقررات رسمی حکومت متبوعه را پیروی و اطاعت نمایند
 و از توسل و پیوستن بمنابع خارجی جدا احتراز
 جستند و می جویند پس چه نتیجه می از تأسیس این
 نهضت برای آنها مقصود بوده است .

۳- هرگاه مقصود از اقدامات منتسبه بکینیاز

د القوری بطوریکه در یادداشت‌های جعلی تصریح
 گردیده رخنه انداختن در دین و ایمان مردم و -
 تضعیف و تذلیل اسلام بوده از ظهور حضرت باب و
 حضرت بهاء الله نتیجه بمکس آن گرفته شده زیرا
 بطوری که سابقا در این وجیزه مختصرا شرح دادیم
 و هر دور و نزدیکی میدانند این دو ظهور فی الحقیقه
 موید و مروج حقیقت اسلام و ادیان سالفه بوده و آن
 رشته های دینداری مردم را که از سستی عقاید
 و خرافات و اختلافات گسیخته و حتی مثلا اجتماع
 و فتاوی علمای شیعه هم نتوانست اتحاد و وحدت
 و قوتی برای اجرای يك امر جهاد با روس در بین
 انالی ایجاد کند چنان با رون و فتوحی جدید محکم
 و استوار ساخت که بنیان ایمانشان چون جبل راسخ
 متین و رصین گردید و هیچ قوتی اساسی استقامتشان
 را متزلزل نتوانست نمود این همان رون و اساس

دیانت اسلام و ادیان مسیحی و کلیمی و سایر
انبیای مرسلین است که در این ظهور اعظم تأیید
و تجدید و تکمیل و با قوت و قدرت معنوی الهی
بصورت دین عمومی ظاهر و کافه ملل و امم جهان
را صلاهی وحدت و یگانگی زده عالم انسانی را در مقابل
تمدن مادی و مضر عصر حاضر با حجج و براهین
قاطعیه بطل دیانت واحده و استفاضه از جهان پر
انوار و فیض و فضل پروردگار سوق میدهد چنانچه تا
این تاریخ جمعی کثیر از افراد مللی که منکر اسلام
و بلکه دشمن شریعت خیر الانام بوده اند مانند
یهود و مسیحی و زردشتی و غیر هم در شرق و غرب
حتی در امریکا و اروپا که مرکز تمدن مسیحیان و محل
استیحا از قبول آئین اسلام است بواسطه اذعان
و ایمان بدین بهائی بالطبع بحقیقت دین اسلام
نیز معترف گشته اند و علاوه بر این بواسطه ظهور
مقدس بهائی معنویت و عظمت روحانی شرق بمال
غرب نمودار و آشکار گردید و امروزه جمع کثیری از
اعاظم غرب خود رارهین منت ظهور اعظمی که از شرق
طالع گردیده دانسته از ایمان بحضرت بهاء الله
مفتخرو خود را در اوج سمادت عظمی مبینند و بنا

بر این یادداشت‌های جعلی با اسم کینیاز د القوروکسی
بر اهل انصاف مکشوف است که از این لحاظ هم بی
نتیجه و گذب محض بوده و عکس منظور آنها حاصل
شده است .

۴- از این قبیل نوشتجات و نشریات ردیه بر
ضد ادیان جدید در هیچ زمانی نتیجه حاصل
نشده اگر ملت یهود از ردیه های خود بر ضد حضرت
مسیح و پیامبریان از اتهامات و افتراآت خود نسبت
با سلام و حضرت محمد مصطفی نتیجه گرفته نفی
بردند نویسندگان کتب و رسائل ردیه ضد بهائی
نیز مانند جاعل یادداشت‌ها مورد بحث نتیجه
خواهند گرفت لکن بشهادت تاریخ و تجربه جز حسرت
و عاقبت جز ندامت و حرقت نخواهند دید و هر وقت
ردیه بی نوشته شده متانت و استقامت بهائیان
و عند اللزوم توضیحات مقنعه آنان عده تازه را متوجه
و متمایل و یا مومن به امر بهائی ساخته است و این
جملیات و افتراآت در دوره بهائی تازگی نداشته از
بد و امر که مردم متعصب بوده اند اتهامات و اکاذیب
بصورت مذهبی نشر میدادند که این طایفه بخدایابه
انبیاء و کتب آسمانی معتقد نیستند و یا حلال و حرام

و عفت و عصمتی بین آنها نیست و یا دعا و نماز و راز و
نیازی ندارند سپس همینکه افق فکری مردم تغییر
کرده دوره مشروطه رسید مشروطه طلبان بهائیان را
مستبد و حامی شاه قلمداد میگردند و مستبدان
مانند شیخ فضل الله نوری مصلوب همه مشروطه
طلبان را بایی و بهائی میدانست و بعد که تحولات
سیاسی دیگر بمیان آمد هر فرقه و حزبی که میخواست
نظر عامه مردم را بخود جلب کند اقدام بضدیت
و بدگویی نسبت به بهائیان میکرد و دشمنان اصلی
بهائی نیز که در کمینگاه همواره مترصد فرصت اند
بمقتضای وقت هر جنبه که بنظرشان خطرناکتر است
بهائیان را بدان جنبه و رویه متهم دارند از جمله
بمناسبت مشرق الاذکار عشق آباد بهائیان را متهم
بطرفداری از روسها مینمودند و یا بواسطه اینکه
مرکز امر بهائی و بعضی از مؤسسات آن در فلسطین
است آنان را بجانب دارن از انگلیسها متهم میداشتند
وقتی که در زمان جنگ گذشته آلمانها در ایران
نفوذ داشتند بهائیان را بواسطه آیه محکمه کتاب
اقدس مبنی بر شکست آلمان و چنین برلین دشمن
آلمان و دوست متفقین جلوه میدادند و گاهی آنها

را بهعلاقه بوطن و ایران شهرت میدادند و حال آنکه بمقیده عموم بهائیان عالم ایران موطن مقدس و محل ستایش هر فریبدهائی حتی در اقصی نقاط جهان است اینک اعدای بهائی که در هر زمان نقشه کشی میکنند این طری و نقشه را بخیال خود کشیده اند که یاد داشتهای بعنوان (اعترافات سیاسی کینیاژ د القوروقی) راجعل نمایند و خلجان و هیجانسی دراز همان عامه اعم از دینداران و متعصبان یابوسی دینان و سیاستما بآن ایرانی انداخته بنیان این نهضت و مبادی و مبانی آنرا سست و بی پایه و ناشسی از سیاست روسیه تزاری جلوه دهند و احساسات هر دو فرقه را بر علیه بهائیان برانگیزند بعضی دیگر درست بعکس نقشه سازنده جزوه " اعترافات سیاسی " و بصرف همان غرض و هد اوتی که با امر بهائی دارند مبدأ آنرا ناشی از سیاست انگلیس جلوه میدهند چنانکه آقای فریدون ادمیت مؤلف کتاب امیر کبیر در ایران که در سال جاری ۱۳۲۳ طبع و نشر شده است در فصل هفتم بخش سوم در صفحه ۲۱۷ کتاب مزبور چنین مینویسد " ملاحسین بشرویه ای ملائی بود تیز هوش زیاندار و از سال ۱۲۴۵ که در مشهور

اقامت داشت بصحنه سیاست وارد گردید و باعمال
 انگلیس راه یافته نزدیک شد بدین شکل که در سال
 ۱۲۴۵ (۱۸۳۰) که ارتور گونولی انگلیسی در لباس
 بازرگانی باتفاق سید کرامت هندی بانجام مأموریت
 مهمی در صفحات خراسان و افغانستان و ترکستان
 وارد مشهد گردید با بعضی از علمای آنجا مثل
 ملا حسین واخوند محمد جواد و ملا احمد اخوند
 زاده طری دوستی و یگانگی ریخت و ایشان که محرم
 اسرار و تنها کسانی بودند که از مأموریت او آگاه
^تداشتند راه هرات پیش گرفت و بانجام کار خود پرداخت
 ارتور گونولی شرح مسافرت خود را در تالیف خود
 مفصلاً برشته تحریر کشیده است و آنجا است که معلوم
 میشود ملاحسین بازیگر چه نقشی در خراسان و هرات
 بوده است ملاحسین که بابیان مختصر فوق سابقه اش
 روشن شد مدتی در کوفه اقامت داشت و بساط ملائی
 و روحانیگری را در آنجا نیز گسترده بود چنانکه
 در باب امام زمان و نزدیک بودن ظهور او سخنانی
 بر سر منبر میراند . . . چون بشیراز آمد با سید علی
 محمد طری دوستی ریخت و پس از چند روز مباحثه
 گفت و شنود مقدمات ظهور امام زمانی را چیدنند

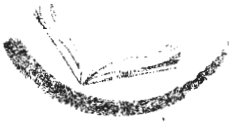
گفته های سید کاظم که ادعا میکرد ظهور امام زمان نزد
است از یکطرف نیرنگهای ملاحسین از طرف دیگر
هیچانهائی درسید تولید کرد که منجر به دعوی بایی شد
ولی باید دانست که اگر تحریکات ملاحسین نبود سید
علیمحمد هم کسی نبود که چنین دعوی برخیزد . . . ملا
حسین اولین کسی بود که با سید علیمحمد در این باب
زمینه چینی کرد و سرسپرد و در این راه قدم برداشت . و
حال آنکه اهل اطلاع میدانند که آقا ملاحسین بشرویه
در سنه ۱۲۹۹ هجری متولد شده در سنه ۱۲۴۵ که
مؤلف کتاب امیر کبیر ذکر میکند که ارتور کونولی در صفح
خراسان و افغانستان آمده ملاحسین بشرویه جوانی
شانزده ساله بوده و در زمره ملاها هنوز در نیامده بسود
است و ملاحسین پس از تحصیلات اولیه خود در بشرویه
و مشهد در حدود سن ۱۸ سالگی اصلاً از خراسان و ایر
با بعضی از بستگان خود مهاجرت به بین النهرین
نموده و مجاورت و ملازمت حوزه درس آقا سید کاظم
رشتی گزیده و اهدا بهسرات و افغانستان نرفته است
معلوم میشود از کثرت غرض ورزی شاید ملاحسین دیگری
را با ملاحسین بشرویه اشتباه نموده و چنین مسائلی
را جعل و تلفیق کرده است نظیر همین اشتباه را آقای

سید محمد باقر حجازی مدیر روزنامه وظیفه نموده
 و در شماره ۴۱ مورخ ۱۸ مهر ۱۳۲۳ روزنامه مزبور
 بخیال خود مدرکی برای صحت یادداشت‌های
 کینیزا د القوروکی بدست آورده در ذیل عنوان
 " اسلام و مهدویت " مطالبی نوشته و از جمله چنین
 مینویسد " . . . او آخر شنیده شد که مخالفین شهرت
 دادند که د القوروکی ناس بایران نیامده و چنین
 کس نبوده است بر حسب تصادف کتاب سیاست
 طالبی تألیف مرحوم طالب اوف نویسنده شهیر ایران
 که در سنه ۱۳۲۹ یعنی ۳۷ سال قبل در مطبعه
 شمس طبع شده بدست آمد که نویسنده در ضمن مقالات
 سیاسی خود کینیزا د القوروکی سفیر روس شرحی داده
 و شرح حال او را نوشته که در سال ۱۸۸۸ بسفارت
 طهران تعیین شده که مطابق است با آنچه خود
 او در یادداشتها نوشته که پس از پایان مأموریت
 محرمانه بسفارت ایران نامزد شده است لذا اشخاصی
 که در هویت او تردید دارند بکتاب سیاست طالبی
 مراجعه کنند . . . "

خیلی جای تعجب و تحیر است که با این بی دقتی
 و بی هوشی قیام هر روزنامه نگاری و ضدیت با امر الهی

مینمایند و علاوه بر آنکه کوچکترین ضرر وهنوی بر اهل
 حقیقت وارد نمیشود ابرو و حیثیت خود را هـــــــــــــــــم
 در انظار اهل فهم و درزایت میبرند در کتاب سیاست
 طالبی صفحه صفحه ۳ در ضمن مقاله سیاسی نام
 سفیر روس را د القوروکی نوشته ولی در نهم صفحه
 پنج آن مینویسد " نکالای سر کیویچ د القوروکی
 سفیر روس از نجبای درجه اول روسیه است در سال
 ۱۸۸۸ بسفارت طهران تعیین شد غیر از اجرای
 مواد جاریه سفراسه مأموریت عمده داشت یکی عزل
 شاهزاده ظل السلطان . . . الی آخر " و حال آنکه
 اولاً کینیاز د القوروکی مورد بحث " اعترافات سیاسی "
 د القوروکی دیگری است که اسمش دیمتر، ایوانویچ
 بوده به طبق تواریخ و مندرجات همان یادداشتهای
 منتشره در سال ۱۸۴۵ بسفارت روس در طهران
 معین شده و کینیاز د القوروکی که در سیاست طالبی
 ذکر شده شخص دیگری است که اسم او را هم تصریح
 کرده نکالای سر کیویچ بوده و در سال ۱۸۸۸ وارد
 ایران شده فاصله بین مأموریت این دو شخص
 مختلف ۴۳ سال و قریب نیم قرن بوده است اهل
 انصاف دریابند که غرض و عداوت تا چه حد چشم

عقل و بصیرت انسان را تیره و تاریک سازد و حقایق مسلمه را نمی بیند " لهم اعین لایبصرون بها " باری از این قبیل اشتباهات و یا اشتباهکاریها بعضی از نویسندگان و ارباب قلم که قصدی جز عداوت نداشته و بهتیمت و جمل اکاذیب در طی یگقرن تاریخ بهائی مرتکب شده و قدر و قیمت خود را نزد اهل تحقیق معلوم ساخته اند بسیار کرده اند اینک بعضی دیگر از ارباب جرائد و نویسندگان که به سخافت یادداشتهای جعلی کینیاژ القوروکی پی برده اند خود بتکذیب آن اقدام نموده اند از جمله سید احمد کسروی مدیر مجله پرچم که خود یکی از اعدای امر بهائی است شرحی مؤکد و مدلل در اثبات جعلیت یادداشتهای کینیاژ القوروکی نوشته و نشر داده است ولی خود بشع دیگر و اغراض و افکار عجیبه دیگری قیام بر دو تکذیب دیانت بهائی نموده است باری بشهادت تاریخ و تجربه کلیه این قبیل نیرنگها و دسایس درازمان سالفه خصوصا در این دوره که انوار علم و حقایق آفاق را روشنی بخشیده محکوم بهلنا و زوال است و تأثیری در جامعه بهائی ایران و دنیا نداشته



و یا مانعی برای اقبال و ایمان طالبان حقیقت
نمیگردد .

بعلاوه اهل بهاء^۱ بواسطه هدایت الواح و آثاری که
از مخزن غیب الهی و معدن علوم رحمانی صادر
و نازل گشته و پیشگوئیهای که در موارد لازمه در آنها
شده است قبلاً واقف و آگاه بوده که این قبیل اکاذیب
و اراجیف و بلکه معاندتهای شدید و اقدامات
غدارانه از طرف سیاستما بآن مکرر ارون خواهند
داد ولی بهائیان را هول و هراسی نیست بلکه
باستقامت کبری حاضر و مہیای مواجهه و تحمل هرگونه
صدمات و ناملایمات میباشند .

اینک درخاتمه یکی از بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء^۲
را در این مقام محض نمونه نقل میکنیم : قوله الاحلی :
" امر عظیم است عظیم و مقاومت جمیع ملل و امم شدید
است شدید عنقریب نمره قبائل امریک و افریک و فریاد
فرنگ و تاجیک و ناله هند و امت چین از دور و نزدیک
بلند گردد و کل بجمیع قوی بمقاومت بر خیزند
و فارسان میدان الهی بتائیدی از ملکوت رحمانی
با چند عرفان و سپاه بیان چند ماهنالك مهزوم من
الا خراب راثابت و آشکارکنند^۳
والسلام علی من اتبع الهدی

